

روخوان

۲

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مجله چندرسانه‌ای
خبرگزاری دیداری

رشد

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و دوم • آبان ۱۴۰۲ • شماره پیدرپی ۱۳۳۱ • ۴۸ صفحه



روزنامه
۱۰ روزنامه‌های
مدرسه‌ای

پست‌های در فضای مجازی
خدا را با نوازه عزیزم
غافل نکنم

برنامه روزانه
صد صلوات هر روز
به امام زمان (عج)

دلیل نامگذاری روز نوجوان روز تقویم رسمی کشور
در تقویم رسمی کشور، روز نوجوان به آنه رسیده است. امروز نوجوانان دارای توانایی‌های بسیار
و پتانسیل‌های فراوانی هستند. در این روز، نوجوانان را تشویق می‌کنیم تا با تلاش و کوشش، به
تحقق اهداف خود بپردازند. روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.

روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.

روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.

خدیجه آزادیپور نخستین
بانوی طلایی ورزش ایران

تسخیر لانه جاسوسی پاسخ دشمنی‌های آمریکا بود
«رهبر انقلاب در دیدار دانش‌آموزان با اشاره به تسخیر لانه جاسوسی در سی‌و‌هفتم آبان ۱۳۵۸ استاد دانشکده
آئمه توسط دانشجویان را تسخیر کننده نطفه‌های آمریکا علیه ملت ایران دانستند و تأکید کردند: «این [استاد]
نمود که آمریکایی‌ها در این عتبات که در ایران حضور داشتند - یعنی طناً از حدود سال ۲۸ و ۲۹ - چه
در ایران کردند، چه نطفه‌هایی و چه حیواناتی ایجاد کردند» (۱۳۰۴/۱۱)

KHAMEHDELIR در یادداشتی به قلم دکتر فکاه ایزدک، دانشیار گروه مطالعات آمریکا در دانشکده
فقهی به دلائل تسخیر لانه جاسوسی از سوی دانشجویان همدان پیرو خط امام (ره) دانسته است.

از این تصویر به یاد داشته باشید که در زمان حضور امام علی (ع) در کربلا، دشمنان با استفاده از سلاح‌های سرد و گرم، کربلا را محاصره کردند و در نهایت، سر امام علی (ع) را قطع کردند. این تصویر یادآور شهادت امام علی (ع) است.

روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.

روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.

روز نوجوان به دلیل شهادت حضرت حسین (ع) نامگذاری شده است.



فرشته‌ها نامه

پاییز با گروهی از فرشته‌های رنگین بال از راه می‌رسد
 و به دوردست‌های ابر آفتابی خیره می‌شود.
 بعد همه با هم زیر درختان بلندبالای کوچه می‌نشینند
 و آرزوهایشان را یکی یکی روی برگ‌ها نقاشی می‌کنند.
 حالا هر برگ که روی شاخه‌ها تاب می‌خورد یک
 نقاشی خط زیباست که نام زیبایی بر آن می‌درخشد.
 این برگ‌ها نامه‌هایی هستند بی‌پاکت و تمبر که
 با نام درخشان تو آغاز شده‌اند و قرار است یکی یکی
 برای زمین پست شوند و به دست ریشه‌ها برسند؛
 ریشه‌های بیدار و امیدوار ...

سعیده اصلاحی

قیمت:
 ۱۰۵۰۰۰ ریال

خانواده مجلات رشد همه
 تلاش خود را کرده است تا این مجله در
 دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه
 کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان
 امکان تهیه آن را داشته باشند.

وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



شواری برنامه‌ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف‌زاده، بابک نیک‌طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا ثبتي، عباس نورآبادی

نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۸۹۹۵۹۶-۳۰۰۰
 وبگاه: www.roshdmag.ir
 رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

ارتباط با ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئوله ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی: به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
 رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش آموز، برای دانش آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان، برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).
 آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مذهبى
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارس‌نژاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی و تربیتی
اجتماعی و فرهنگی

دوره چهارم و دوم • آبان ۱۴۰۲
شماره پیاپی ۳۳۱ • ۴۸ صفحه

جاده زندگی

به جاده‌های بین شهری دقت کرده‌ای؟ اگر با دوربین به آن‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم جاده از مبدأیی (شهری) با منطق و با کمک گرفتن از علم مهندسی راه‌سازی از نزدیک‌ترین فاصله و کم‌خطرترین منطقه طراحی شده است. با عبور از کوه‌ها، بیابان‌ها، پل‌ها و تونل‌ها به مقصدی، یعنی شهر دیگر وصل شده است. در این بین مهندسان راه‌سازی و پلیس راه نهایت تلاش خود را در ساختن جاده و با نصب علائم راهنمایی و رانندگی برای به سلامت و راحت رسیدن مسافران انجام داده‌اند.

جاده زندگی ما انسان‌ها بی‌شباهت به جاده‌های بین شهری نیست. روزی متولد می‌شویم و به جاده زندگی وارد می‌شویم و روزی به انتهای این جاده می‌رسیم. راستی به نظر تو جاده زندگی ما انسان‌ها را بهتر است چه کسی طراحی و مهندسی کند؟ ما مسلمانان در نمازهای روزانه روزی ۱۰ بار از خدا می‌خواهیم هوای ما را در جاده زندگی داشته باشد تا

از راه راست منحرف نشویم و خدای نکرده به دره سقوط نکنیم.

دوست نوجوان حالا دیگر از کودکی خارج شده‌ای و پای در دنیای زیبای نوجوانی گذاشته‌ای. بهترین هدیه من در روز

نوجوان یک توصیه است. حالا که به سن بلوغ رسیده‌ای، نمازهایت را مرتب بخوان تا خدای

مهربان پشتیبان لحظه لحظه زندگی‌ات باشد. یادت باشد

قرآن عزیز کتاب راهنمای زندگی ما مسلمانان، همیشه

چراغ راه زندگیمان است. آیا بهتر از خدای مهربان

کسی را سراغ داری تا مسیر صحیح زندگی

را به تونشان بدهد؟

علی اصغر جعفریان



نشانی کاتال مجله رشد نوجوان
متوسطه اول در پیام رسان شاد
@ROSHD-NOJAVAN

- ۱ جاده زندگی.....
- ۲ مهمانی عکس و تصویر.....
- ۴ خرابکاری به موقع.....
- ۷ راز ثانیه‌ها.....
- ۸ قلب خوب من.....
- ۱۰ به نام خدا.....
- ۱۲ حریم امن.....
- ۱۴ دوچرخه آسمانی.....
- ۱۶ نساجی.....
- ۱۸ شغل‌های رؤیایی.....
- ۲۰ خانه مهربانی خدا.....

باریک‌تر از مو

- ۲۱ پاکیزگی مدرسه و نگهداری از آن.....
- ۲۲ سه شهر عجیب.....
- ۲۳ اعتراضات یک کوله پشتی.....
- ۲۴ لیوان شازی.....
- ۲۵ پر شانس.....
- ۲۶ من و فارسی.....

- ۲۷ جدول.....
- ۲۸ عادت روزانه نوشتن.....
- ۳۰ پیام شاعر.....
- ۳۱ شاعر سربداران.....
- ۳۲ نرمش ذهن.....
- ۳۴ من و پیرمرد هیزم فروش.....
- ۳۶ قلعه فلک الافلاک.....
- ۳۸ رفیق مصنوعی.....
- ۴۰ آبگوشت مرغ و لپه.....
- ۴۱ کیک موزی.....
- ۴۲ ماه نوجوان.....
- ۴۴ بازی مار دارد.....
- ۴۶ نجات زمین از توی خانه!.....
- ۴۸ در قلب کوبیر.....

مهمانی عکس و تصویر

داوران بخش عکاسی



سعید فلاح‌فر

اسماعیل عباسی

حسن غفاری

● اعظم لاریجانی

وقتی شما اثری خلق می‌کنید، علاوه بر اینکه هنر به شما کمک می‌کند به جهان اطراف خود حساس شوید، به دیگران نیز این فرصت را می‌دهید که چشم‌انداز درونی شما را ببینند و زاویه‌های روحی شما را کشف کنند. «جشنواره عکس و تصویرگری رشد» سال‌هاست که امکان عرضه و به نمایش درآمدن هنر شما را فراهم کرده است تا آثار و استعداد عکاسان و تصویرگران نوجوان در سراسر کشور دیده و شناخته شود.

دست پر نهال

کاشتند و دو نفر از آن‌ها در رقابتی تنگاتنگ توانستند به جمع برگزیدگان بپیوندند. این دو نفر علی‌بختیاری در بخش عکس و یاسمین پاشایی در بخش تصویرگری بودند.

نقش و نگار قهرمان

یاسمین پاشایی پایه نهم و اهل اردبیل است. وقتی اولین نقاشی او مورد توجه قرار گرفت، پایه دوم بود. نقاشی او خانه‌های کوچکی را بین جنگل و دریا نشان می‌داد. معلمش به قدری از آن نقاشی خوشش آمد که برای یادگاری آن را با خودش به خانه برد. از آن روز او علاقه‌مندتر و مصمم‌تر شد. بعدها به کلاس نقاشی رفت. او در جشنواره‌های زیادی شرکت کرد و در مسابقه بین‌المللی «کاناگاوا» ژاپن برگزیده شد. از او پرسیدیم: «بیشتر به چه فنی علاقه‌مند هستی؟» یاسمین در پاسخ گفت: «من تلاش می‌کنم همه فن‌ها (تکنیک‌ها) را یاد بگیرم، ولی آبرنگ و چسبانه‌کاری (کلاژ) را بیشتر دوست دارم.» او که به موفقیت خودش در دنبال کردن رؤیایش و ادامه‌دادن این رشته اطمینان دارد، گفت: «اگر بخواهم صادقانه بگویم، آرامش و حسی که موقع نقاشی دارم، با هیچ حس و کار دیگری قابل مقایسه نیست و نمی‌توانم آن را توصیف کنم.»

نهال شکنده و باریک اولین جشنواره عکس رشد در سال ۱۳۸۲ بر زمین نشاند شد و این نهال جوان هر ساله شاخ و برگ بسیار داده تا امروز که درخت تنومندی است با بار فراوان بر دوش. بر و میوه این درخت آثار هنرمندانی است که هر سال بیشتر به این رویداد هنری توجه نشان می‌دهند. رویدادی که بزرگسالان در کنار دانش آموزان، و هنرمندان حرفه‌ای به همراه معلمان هنرمند، گرد هم می‌آیند تا در این دوره‌های هنرمندانه آثار خویش را به نمایش و رقابت بگذارند. در دوازدهمین دوره این جشنواره دوسالانه، هنرمندان تصویرگر هم به این میهمانی دعوت بودند و رونق فراوانی به جشنواره دادند.

هنر نزد دانش آموزان

در دوازدهمین دوره این جشنواره، دانش آموزان ۱۳ تا ۱۸ ساله مجاز به ثبت نام بودند و همدلانه ۶۵۱ عکس و ۲۹ تصویرسازی ارسال کردند. آثار دانش آموزان در فرایندی جداگانه داوری شدند و ۳۶ عکس و هفت تصویرسازی به نمایشگاه راه پیدا کردند. دانش آموزان دوره اول متوسطه گل



توان جمعی هنرمندانه

در این جشنواره بخش عکس را سه داور قضاوت کردند: **اسماعیل عباسی، سعید فلاح‌فر و حسن غفاری**. در بخش تصویرگری داورى به عهده **کاظم طلائی، محمد مهدی نوری و سعید رزاقی** بود. حسن غفاری که در بسیاری از دوره‌ها همراه، داور و مشاور جشنواره بوده است، ضمن اشاره به اینکه بعد از کتاب‌های درسی به عنوان مهم‌ترین منبع آموزشی، مجله‌های رشد بهترین منبع کمک درسی هستند و تولید محتوا را به عهده دارند، گفت: «هدف از برگزاری این جشنواره تهیه و به‌روزرسانی آرشیو عکس و تصویر رشد توسط هنرمندانی با فرهنگ‌ها و دیدگاه‌های متفاوت از سراسر کشور است. در واقع جشنواره برای رسیدن به این هدف از توان جمعی عکاسان ایران استفاده می‌کند.»

او در پاسخ به این پرسش که تأثیر حضور دانش‌آموزان در این جشنواره چیست، گفت: «دانش‌آموزان ضمن قرارگرفتن در فضایی رقابتی، آموزش نیز می‌بینند. این آموزش‌ها و تولید آثار و دیدن آثار یکدیگر کمک می‌کند که آن‌ها با سیاست‌ها و برنامه‌های مجلات رشد آشنا شوند و بعدها بتوانند آثار مناسب‌تری تولید کنند.»

دفتر دوازدهمین دوره جشنواره ملی عکس و تصویرگری رشد هم بسته شد، ولی راه جشنواره باز و بی‌انتهاست و دوره‌های آتی ادامه دارند. اگر شما نیز به عکاسی یا تصویرگری علاقه‌مندید، می‌توانید آثار خود را با موضوع «دیدنی‌ترین مکان یا فرد شهر یا روستای من» برای ما ارسال کنید. این مسابقه غیررقابتی است و فقط آثار برگزیده در مجله به چاپ خواهند رسید.

او ثبت می‌کرد. علی که بیشتر از طبیعت و بناهای تاریخی عکس می‌گیرد، در پاسخ به این سؤال که از کی به عکاسی علاقمند شدی، گفت: «من از بچگی وقتی آلبوم‌های عکس خانوادگی را ورق می‌زدم، ته دلم نسبت به عکس شوق و ذوق زیادی حس می‌کردم.» از او پرسیدیم: «امروز همه یک گوشی همراه دستشان است و مدام مشغول عکس گرفتن هستند. به نظر تو همه آن‌ها عکاس‌اند؟»

علی بختیاری با خنده گفت: «هر چیزی ثبت می‌کنند، عکس است، ولی همه آن افراد عکاس نیستند. عکاس خوب باید به نکته‌های زیادی مثل نور و زمان مناسب، موضوع خوب، کادر درست و ... توجه کند که همه این‌ها آموزش نیاز دارند.»

در ادامه از او پرسیدیم: «آیا این جشنواره به تو انگیزه داد که جدی‌تر به عکاسی فکر کنی؟»

او ضمن اشاره به اینکه در آینده نمی‌خواهد در رشته عکاسی ادامه تحصیل دهد، گفت: «من در کنار هر شغلی که در آینده داشته باشم، حتماً عکاسی هم می‌کنم. برنده‌شدن در این جشنواره اعتمادبه‌نفسم را بالا برد و به نظر من مهارت در یک رشته هنری به پیشرفت تحصیلی در هر رشته‌ای کمک می‌کند.»

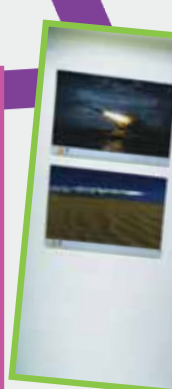
علی در پاسخ به این سؤال که به نظر تو چه وقت‌هایی نباید عکس گرفت، گفت: «وقتی که بقیه در موقعیت ناراحت‌کننده‌ای هستند و همه با یک گوشی در دست مزاحمت ایجاد کنند و یا در موقعیتی، کمک‌رسانی را مختل کنند، بدترین کار عکس گرفتن است.»

یاسمین در پاسخ به این سؤال که از برنده‌شدن در جشنواره عکس و تصویرگری رشد چه حسی دارد، گفت: «وقتی خبر برگزیده شدنم را به من دادند، در مدرسه بودم. خیلی خوش‌حال شدم. حتی الان هم که یاد آن روز می‌افتم، ذوق می‌کنم. وقتی رفتم نمایشگاه و آثار دیگر هنرمندان را دیدم، بیشتر ذوق کردم که تصویرسازی من هم آنجا بین آن آثار با ارزش بود. در مدرسه، هم اطلاع‌رسانی کردند که چنین جشنواره‌ای برگزار می‌شود. هم تشویق‌مان کردند که شرکت کنیم و هم به طور اختصاصی مشوق من بودند که رتبه آوردم.»

آقای عکاس

علی بختیاری پایه نهم و برگزیده بخش عکاسی است. او از پایه سوم ابتدایی با «رایانک» (تبلت) عکس می‌گرفت. بعدها گوشی همراه، همراه پیاده‌روی‌ها، سفرها و لحظاتی بود که

داوران بخش تصویرگری





خرابکاری به موقع

● احمد عربلو ● تصویرگر: سیدمیشم موسوی

به تمرین این نمایشنامه کرده بودیم. اولین نمایشی بود که قرار بود توی مدرسه‌ها اجرا کنیم. بچه‌ها با اینکه ناشی بودند، ولی سعی می‌کردند نقش‌هایشان را خوب اجرا کنند. گاهی وقت‌ها وسط کار خنده‌شان می‌گرفت و کلی طول می‌کشید تا دوباره حالت جدی به خودشان بگیرند. این جور موقع‌ها بود که من حسابی کلافه می‌شدم. آن قدر حرص می‌خوردم و سرشان داد می‌زدم تا بالاخره ساکت می‌شدند و تمرین را ادامه می‌دادیم.

موضوع نمایش در مورد پادشاه مغروری بود که چند نفر را تک‌تک برای محاکمه پیش او می‌برند. پادشاه هم با مسخرگی حکم‌های عجیب و غریبی برای آن‌ها صادر می‌کند و ...

حسن نقش اصلی نمایش (یعنی نقش پادشاه) را اجرا می‌کرد. بچه‌های دیگر هم نقش‌های جلاد، نگهبانان، محکومان و سایر نقش‌ها را به عهده داشتند.

از دو هفته قبل، حسابی توی مدرسه تبلیغ کرده بودیم که آن روز قرار است نمایش (تئاتر) اجرا شود. حتی از چند مدرسه دیگر هم برای تماشا آمده بودند. قرار بود چند نفر از معلم‌ها هم برای تماشا بیایند. انتهای راهروی مدرسه صحنه بزرگی آماده کرده بودیم. جمعیت توی راهرو نشسته بودند و هر لحظه به تعدادشان اضافه می‌شد. پشت صحنه نمایش، جایی را برای بازیگرها در نظر گرفته بودیم که برای اجرای نقش، از آنجا وارد صحنه شوند.

مانده بودم چه کار کنم؟ حسن می‌گفت: «حتماً باید مرا گریم کنید! اگر گریم نکنید نمی‌روم روی صحنه. نمی‌خواهم بچه‌ها مرا بشناسند. اگر بشناسند، از فردا دیگر نمی‌توانم توی این مدرسه درس بخوانم، آبرویم را می‌برند ...»

گفتم: «حسن جان! بیا مردانگی کن و قید این حرف‌ها را بزن و برو روی صحنه. قول می‌دهم که از تئاتر بعدی چنان گریمت کنم که کیف کنی. الان اگر نروی روی صحنه، آبرو و حیثیت همه‌مان به باد می‌رود. دو هفته است که داریم برای این نمایش تبلیغ می‌کنیم ... تازه از اول که قرارمان نبود حتماً تو را گریم کنیم ... همین چند تا لباس را هم با هزار زور و زحمت جور کرده‌ام.»

حسن عین خیالش نبود. مثل هنرپیشه‌های حرفه‌ای درآمد که: «من این حرف‌ها سرم نمی‌شود! یا گریمم می‌کنی، یا نمی‌روم روی صحنه. زور که نیست! من آبرو دارم. فردا می‌خواهم توی همین مدرسه درس بخوانم. اسم پادشاه می‌افتد توی دهان بچه‌ها، چپ می‌روم، راست می‌آیم، به من می‌گویند پادشاه! آن وقت تو جوابشان را می‌دهی؟ اگر گریمم کنی، دیگر مرا نمی‌شناسند ... لاف‌های یک صورتی (ماسکی)، عینکی، چیزی بده بزخم روی صورتم تا قیافه‌ام عوض شود!» از چند ماه قبل، توی مدرسه یک گروه نمایش تشکیل داده بودیم. من هم مثلاً کارگردان بودم. قبل از آن، فکر می‌کردم که کارگردانی کار ساده‌ای است؛ اما هزار و یک مشکل داشت. از سه ماه قبل، شروع

توی همین اوضاع و احوال، حسن پشت صحنه نشسته بود و تهدید می کرد که اگر او را گریم نکنم، روی صحنه نمی رود. معلوم است که در چنین وضعی چه حالی به کارگردان دست می دهد! چنان ناراحت و عصبانی بودم که حد و اندازه نداشت.

صدای جمعیت توی کلام می پیچید. هر لحظه دل شوره ام بیشتر می شد.

حسابی کلافه شده بودم. از حسن خیلی بدم آمده بود. دلم می خواست با مشت و لگد به جانش بیفتم و تا جایی که می خوردم، کنکش بزنم تا بیشتر از این با آبروی گروه بازی نکند؛ اما حیف که نمی توانستم این کار را بکنم.

چاره ای نبود. مجبور بودم هر طور که هست، حسن را گریم کنم. تقریباً یک ربع به شروع نمایش، باقی مانده بود که فکری به سرم زد. خانه ما فاصله زیادی با مدرسه نداشت. دویدم خانه. از خوش شانسی پدرم خانه نبود. از گوشه طاقچه عینک ذره بینی بزرگ و سیاه رنگ پدرم را برداشتم. پدرم دو تا عینک داشت. این یکی را وقت مطالعه به چشمش می زد. عینک را توی جیبم گذاشتم. فکر کردم یک سیل هم برای حسن دست و پا کنم. چند ماه قبل، گوسفندی قربانی کرده بودیم، پوستش را خشک کرده بودیم و از آن استفاده می کردیم. قیچی را برداشتم و مقدار زیادی از پشم های پوست گوسفند را بریدم و چپاندم داخل جیبم. برای حفظ آبروی گروه نمایش، مجبور شدم این کار را انجام بدهم.

حسن را نشاندم وسط و شروع کردیم به گریم کردن او. از پشم گوسفند یک سبیل چنگیزی حسابی درست کردم و با چسب آبکی آن را چسباندم بالای لبش. پشم گوسفند زبر بود و پُرزهای آن توی دماغ حسن می رفت. چند بار عطسه اش گرفت و سبیل کنده شد، اما بالاخره عادت کرد. کلاه مش جعفر - سرایدار مدرسه - را هم امانت گرفتیم و گذاشتم روی سر حسن. یک پارچه طلایی هم پیچیدیم دور کلاه که مثلاً تاج است. بعد عینک پدرم را زدم به چشمش. بد نشد. حسن می گفت که با عینک نمی تواند راه برود، سرش گیج می رود. اما از ترس اینکه مبدا تماشایی ها او را بشناسند، راضی شد که تا آخر نمایش تحمل کند. حسابی در مورد مواظبت از عینک به او سفارش کردم و رفت روی صحنه ...

همه با دقت مشغول تماشا بودند. نمایش داشت به خیر و خوشی تمام می شد که ناگهان در صحنه آخر، وقتی که حسن داشت با دو نفر از نگهبانی ها صحبت می کرد، اتفاق بدی افتاد.

حسن که مدت زیادی عینک ذره بینی پدرم روی چشمش بود، ناگهان سرش گیج رفت و با کله ولو شد وسط صحنه. جمعیت زدند زیر خنده. دلم هری ریخت پایین. از یک طرف فکر آبروریزی بودم و از طرف دیگر، نگران عینک پدرم که نکند زیر دست و پا بلایی سرش بیاید.

خدا خدا می کردم که حسن یک جوری قضیه را سر هم کند تا بیشتر از این آبروریزی نشود.

حسن زود از جا بلند شد. کمی دور و برش را نگاه کرد و بعد خم شد و عینک را از روی زمین برداشت. نگاهی به آن انداخت. ناگهان

دیدم که عینک از وسط دو نیم شده است. یک نیمه اش در دست راست و نیمه دیگرش در دست چپ حسن بود.

حسن رو به جمعیت کرد و گفت: «عینکمان شکست... فدای سرمان!»

انگار دنیا را روی سرم خراب کردند. از خودم بی خود شدم. طاقتم تمام شد و از شدت ناراحتی دیگر نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. فراموش کردم که وسط اجرای نمایش هستیم. فریاد زدم: «مگر نگفتم مواظب عینک باش. حالا جواب پدرم را چه بدهم ...»

و پریدم وسط صحنه. با صدای فریاد من، حسن و دو نفر نگهبان داخل صحنه سر جای شان میخکوب شدند. جمعیت غرق تماشا بود.

حسن خیره خیره نگاهم کرد و با حرکت لب و لوجه و چشم و آبرو به من اشاره کرد که ساکت باشم و از صحنه بیرون بروم. اما من که آبرویمان را رفته حساب می کردم، دیگر ول کن نبودم. تصمیم گرفتم همانجا حقش را کف دستش بگذارم. یقه اش را چسبیدم و فریاد زدم: «ای احمق! زدی عینک پدرم را شکستی. حالا این قدر می زنمت تا جانت بالا بیاید!»

حسن یک دفعه ناراحت شد. با یک حرکت تند یقه اش را از دست من خلاص کرد و داد زد: «ساکت شو نادان! خیال کردی اینجا خانه پدرت است که این طور داد و هوار راه انداخته ای؟! هان؟! چطور جرئت می کنی با ما این طور صحبت کنی؟»

گفتم: «چرند نگو! زود باش بیرون. پول عینک را تا یک قران آخر از حلقومت بیرون می کشم ... چرا این کار را کردی؟!»

حسن گفت: «ساکت! تو؟ گدا گشته پا برهنه؟! اصلاً چه کسی به تو گفته بود که برای ما عینک بسازی؟ از قصر ما برو بیرون نادان!»

تماشایی ها که از حرف های حسن بیشتر خنده شان گرفته بود، چهار چشمی صحنه را نگاه می کردند. از حرف های حسن سر در نمی آوردم. فکر کردم شاید به خاطر ضربه ای که چند لحظه قبل - در اثر زمین خوردن - به سرش وارد شده، گیج شده و پرت و پلا می گوید. برای اینکه بیشتر از این جلوی جمعیت آبروریزی نشود، دوباره به طرفش حمله کردم. دو دستی یقه اش را چسبیدم و کشان کشان سعی کردم او را به پشت صحنه ببرم و حسابش را برسم.

حسن زورش از من کم تر بود. کمی مقاومت کرد، ولی وقتی دید نزدیک است که او را از صحنه بیرون ببرم، رو به دو نفر نگهبانی که نیزه به دست در صحنه ایستاده بودند کرد و داد زد: «آهای نگهبانان! مگر کور شده اید؟ مگر نمی بینید که این دیوانه دارد مرا از قصر می دزدند؟! چرا مثل چوب خشک اینجا ایستاده اید؟ ای بی خاصیت های بی عرضه! جلوی او را بگیرید. آهای... یقه ما را چر داد!»

نگهبان های بیچاره هاج و واج مانده بودند و نمی دانستند چه کار کنند. اما حسن چنان با جدیت حرف می زد که آن ها را از حالت بی تفاوتی بیرون آورد. هر دو به طرف من دویدند. یکی از آن ها نیزه چوبی اش را روی سینه من چسباند و فریاد زد: «آهای، رهایش کن.» نگهبان دوم هم بلافاصله، پشت پیراهنم را چسبید و فریاد زد: «برو بیرون، زود باش!» و مرا از صحنه بیرون انداخت.

بچه های پشت صحنه هاج و واج به این ماجرا نگاه می کردند. من افتادم وسط آن ها. تند از جایم بلند شدم و دوباره پریدم داخل

گفت: «احمد آقا! ما که این صحنه‌ها را تمرین نکرده بودیم ... این چیزها که توی نمایش نبود. شما که این صحنه را تغییر داده‌اید چرا به ما چیزی نگفتید؟»

برای لحظه‌ای وسط صحنه خشکم زد و به فکر فرو رفتم. تماشاچی‌ها با دقت صحنه را زیر نظر داشتند. تک‌توک صدای خنده‌ای از میانشان شنیده می‌شد. همه منتظر بودند ببینند من می‌خواهم چه کار کنم. کمی به خودم آمدم. هیجان چند لحظه پیش که باعث شده بود وسط صحنه بپریم، کمی فرو نشسته بود. از فکر اینکه تماشاچی‌ها الان دارند چهار چشمی مرا نگاه می‌کنند و منتظر عکس‌العمل من هستند، احساس خجالت کردم. قلبم به شدت شروع به تپیدن کرد. سرخ شدم. گوش‌هایم سوت می‌کشید. قبل از اینکه بتوانم تصمیمی بگیرم، حسن با خشم یک قدم به طرف من گذاشت. دستش را خیلی محکم و جدی به طرفم گرفت و فریاد زد: «برو بیرون ... اگر یک دقیقه دیگر اینجا بایستی، دستور می‌دهم سر از بدنت جدا کنند.»

حسن دیگر مهلت فکر کردن به من نداد و فریاد زد: «آهای جلاد! ... جلاد! ...»
قضیه دیگر واقعاً جدی شده بود. جلاد ما شمشیر داشت! ترسیدم حسن دستور بدهد که جلاد راستی راستی با شمشیرش بزند روی گردن من! شاید هم خودش این کار را می‌کرد. از ترس، دویدم بیرون صحنه ...

بچه‌های پشت صحنه از تعجب شاخ در آورده بودند. همه مرا دوره کردند تا ببینند قضیه از چه قرار است. جلاد آماده شده بود که بیاید روی صحنه! خدا رحم کرد که زودتر از صحنه آمدم بیرون! آخرین جمله‌های حسن، همراه با صدای محکم قدم‌هایش این بود: «عینک‌ساز پررو حسابی ما را خسته کرد. ما را تکت زد... دستور می‌دهم پدرش را هم گردن بزنند... با شما نگهبان‌های بی‌عرضه هم می‌دانم چه کار کنم... چقدر خسته شدیم امروز...»

فرصت خوبی بود. به بچه‌ها اشاره کردم تا پرده را بکشند. وقتی پرده افتاد، صدای کف‌زدن و تشویق بی‌امان تماشاچی‌ها بلند شد. حسن خودش را به پشت صحنه رساند. خون دماغش سبیلش را سرخ کرده بود. سبیلش کمی کج شده بود. خیلی خسته بود؛ ولی راضی به نظر می‌رسید. احساس می‌کردم که از روبه‌رو شدن با او خجالت می‌کشم. او آبروی گروه را خریده بود.

حسن رو به من کرد و گفت: «آقای عرب‌لوا! این چه کاری بود که کردی؟ به خاطر عینک داشتی همه چیز را خراب می‌کردی. ترس! پول جمع می‌کنیم، می‌بریم تعمیرش می‌کنیم ... اگر کمی شل گرفته بودم، بدجوری آبروریزی می‌شد... اما هیچ کس موضوع را نفهمید. خیلی خوششان آمد. نگاه کن چه تشویقی می‌کنند... اما خودمانیم... پدرمان در آمد ...»

صدای خنده بچه‌های پشت صحنه، در میان صدای تشویق بی‌امان تماشاچی‌ها گم شد...



صحنه. جمعیت کمی آرام‌تر شده بود. حسن روبه آن‌ها کرده بود و صحبت می‌کرد: «ما هم عجب پادشاه بدشانسی هستیم‌ها! عجب صنعتکارانی پیدا می‌شوند امروز! آن همه پول از خزانه ما گرفته است تا برایمان عینک بسازد، حالا هم آمده ادعا می‌کند که عینک مال پدرش بوده است. خدا خودش را و پدرت را بکشد ...»

ناگهان از پشت، با هر دو دست، محکم کوبیدم پشتش. بیچاره نتوانست خودش را کنترل کند. به طرف جلو تلوتلو خورد و بعد تالایی با صورت ولو شد وسط صحنه. داد زدم: «خجالت بکش دروغ‌گو! تو پول دادی؟! چه پولی؟! کدام پول؟ آره جان خودت... به پدر من فحش می‌دهی؟ خودت بمیری. پدر خودت بمیرد. زود باش بیا برویم بیرون! خجالت بکش!»

حسن از جا بلند شد. صورتش خراش برداشته بود. دماغش خون آمده بود و قطره خونی از بینی‌اش به طرف پایین سرازیر بود. چهره‌اش خیلی خشمگین بود. در نگاهش می‌خواندم که خیلی خسته و هیجان‌زده است. یک لحظه دستش را بلند کرد تا با من گلاویز شود، اما پشیمان شد. دوباره رو به نگهبانان کرد و با غیض فریاد زد: «آهای! نگهبانان! احق‌های بی‌عرضه! دستور می‌دهم او را از اینجا بیرون ببرید. بیندازیش توی سیاهچال! زود باشید، اگر نه دستور می‌دهم هر دوتان را گردن بزنند.»

نگهبان‌ها گیج شده بودند. یکی از آن‌ها خودش را نزدیک من رساند و در حالی که سعی می‌کرد تماشاچی‌ها متوجه نشوند، آرام

راز ثانیه‌ها

• هیچکدام

آیا تا به حال درباره لحظه‌های بسیار کوتاه فکر کرده‌اید؟ آیا می‌دانید در مدت شصت ثانیه یا همان یک دقیقه چه اتفاقاتی در جهان روی می‌دهند؟ آیا می‌دانید هنگام وقوع زمین لرزه، همین ثانیه‌ها هستند که آمار تلفات را رقم می‌زنند؟ آیا می‌دانید یک دقیقه فیلم‌برداری چه هزینه هنگفتی دارد؟ حتی درون بدن ما در مدت یک دقیقه خیلی اتفاقات روی می‌دهند که حیاتی هستند. ممکن است در صحبت‌های روزانه‌مان هر از گاهی بگوییم: «لطفاً یک دقیقه صبر کنید». اما این گونه جمله‌ها تکراری هستند و گفتنشان به عادت تبدیل شده است. در اینجا می‌خواهیم درباره این مدت کوتاه یا همان شصت ثانیه چیزهایی بگوییم که تأمل برانگیزند:

چرخ خیاطی

صدای خوشایند چرخ خیاطی که کار دوخت را انجام می‌دهد، همان صدای حرکت سوزن است که با سرعت زیاد عمل رفت و برگشت روی پارچه را انجام می‌دهد. سرعت حرکت سوزن در یک چرخ خیاطی معمولی ۹۰۰ بار در دقیقه و در چرخ‌های خیاطی صنعتی ۷۰۰۰ بار در دقیقه است.

ثانیه‌ها

مته دندان پزشکی

در سالن انتظار دندان پزشکی شنیدن صدای «مته» یا همان «فرز» دندان پزشکی وحشت‌آفرین و سرعت چرخش آن حیرت‌آور است. آیا باورتان می‌شود که این مته با سرعت ۳۰۰۰۰ بار در دقیقه می‌چرخد؟



دریل حفاری

حتماً هنگام گذشتن از خیابان صدای گوش‌خراش مته یا دریل‌های حفاری را شنیده‌اید که با نیروی فشار هوا کار می‌کنند. این مته‌ها آسفالت را می‌شکافند یا سنگ‌های پیاده‌روها را زیر و رو می‌کنند. تعداد کوبش این مته‌ها بر زمین ۱۲۰۰ بار در دقیقه است.

گلبول‌های قرمز خون

حتماً می‌دانید که وظیفه گلبول‌های قرمز خون حمل و انتقال اکسیژن از شش‌ها به بافت‌های بدن است و توسط سلول‌های مغز استخوان‌ها ساخته می‌شوند. آیا می‌دانستید که در هر ثانیه بدن ما بیش از دو میلیون گلبول قرمز تولید می‌کند؟ یعنی بیش از ۱۲۰ میلیون گلبول قرمز در مدت یک دقیقه.

سرعت حرکت زمین به دور خودش و خورشید

آیا می‌دانستید که زمین با سرعت ۱۶۷۵ کیلومتر بر ساعت به دور خودش و با سرعت ۱۱۰ هزار کیلومتر بر ساعت به دور خورشید گردش می‌کند؟ یعنی اینکه زمین در مدت یک ثانیه با سرعت ۴۶۵ متر یا ۲۷۹۰۰ متر یا حدود ۲۸ کیلومتر در دقیقه به دور خودش گردش می‌کند. سرعت حرکت زمین به دور خورشید هم ۳۰ کیلومتر در ثانیه یا ۱۸۰۰ کیلومتر در دقیقه است.



منبع: The 60 Seconds Encyclo Pedia By michael.J.Rosen:

قلب خوب من

علمی

آشنایی با شگفتی‌های اندام خستگی ناپذیر

● مجید عمیق

تلمبه شدن خون

قلب در مدتی کمتر از یک دقیقه خون را به همه سلول‌های بدن تلمبه می‌کند.

عدد ۷۰، میانگین تعداد ضربان قلب در یک دقیقه است.

شبکه رگ‌های خونی

ضربان قلب

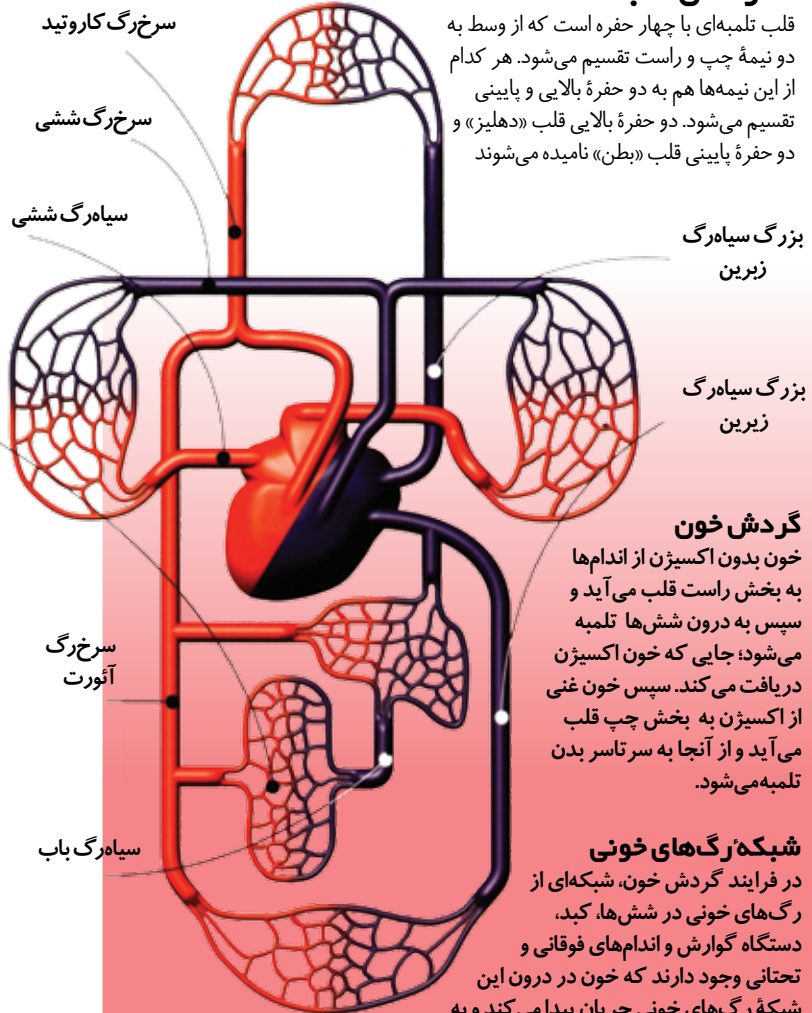
ضربان قلب یا «چرخه قلبی» در دو مرحله انجام می‌گیرد: مرحله اول که در اصطلاح علمی «دیاستول» (انبساط قلب) نام دارد، مرحله‌ای است که حفره‌های قلب پر خون می‌شوند. مرحله دوم مرحله‌ای است که عضله قلب منقبض می‌شود و خون را به بیرون از خود و به درون شبکه رگ‌های خونی در دستگاه گردش خون می‌فرستد و در اصطلاح علمی «سیستول» (انقباض قلب) نامیده می‌شود.



قلب یک عضو عضلانی توخالی است که اندازه‌اش اندکی بزرگ‌تر از مشت دستتان است. قلب در مرکز قفسه سینه و بین شش‌ها قرار دارد. وظیفه دستگاه گردش خون رساندن به همه اندام‌های بدن و بازگرداندن خون از اندام‌ها به قلب است. موتور پنبه‌ای این دستگاه قلب است که با تپش مداوم خود خون را به حرکت در می‌آورد. خون اکسیژن‌دار از طریق سرخرگ‌ها به نقاط متفاوت بدن منتقل می‌شود و سپس دوباره به وسیله سیاهرگ‌ها برای دریافت اکسیژن و دفع مواد زائد به قلب باز می‌گردد تا اکسیژن‌دار شود و دوباره در سرتاسر بدن به گردش در بیاید.

حفره‌های قلب

قلب تلمبه‌ای با چهار حفره است که از وسط به دو نیمه چپ و راست تقسیم می‌شود. هر کدام از این نیمه‌ها هم به دو حفره بالایی و پایینی تقسیم می‌شود. دو حفره بالایی قلب «دهلیز» و دو حفره پایینی قلب «بطن» نامیده می‌شوند.



گردش خون

خون بدون اکسیژن از اندام‌ها به بخش راست قلب می‌آید و سپس به درون شش‌ها تلمبه می‌شود؛ جایی که خون اکسیژن دریافت می‌کند. سپس خون غنی از اکسیژن به بخش چپ قلب می‌آید و از آنجا به سرتاسر بدن تلمبه می‌شود.

شبکه رگ‌های خونی

در فرایند گردش خون، شبکه‌ای از رگ‌های خونی در شش‌ها، کبد، دستگاه گوارش و اندام‌های فوقانی و تحتانی وجود دارند که خون در درون این شبکه رگ‌های خونی جریان پیدا می‌کند و به تمامی بافت‌ها و قسمت‌های بدن منتقل می‌شود.

اکسیژن دار شدن خون

دهلیز راست، خون بدون اکسیژن را از بزرگ سیاهرگ زیرین و زیرین دریافت می کند. از آنجا خون وارد بطن راست می شود و از آنجا هم به شش ها می رود. اینجا محلی است که خون اکسیژن دار می شود. دهلیز چپ خون اکسیژن دار را از شش ها دریافت می کند و سپس این خون وارد بطن چپ می شود. از بطن چپ هم از طریق سرخرگ آئورت، خون به سراسر بدن تلمبه می شود.

بزرگ سیاهرگ زیرین

خون فاقد اکسیژن را به قلب بازمی گرداند.

سرخرگ آئورت

خون اکسیژن دار از طریق این سرخرگ از قلب به اندام ها تلمبه می شود.

دریچه ششی

خون بدون اکسیژن را از بطن راست وارد سرخرگ ششی می کند و برای پاک سازی و دریافت اکسیژن به شش ها انتقال می دهد.

دهلیز راست

دهلیز چپ

دریچه دو لختی

(دریچه میترال)
از طریق این دریچه، خون از دهلیز چپ وارد بطن چپ می شود.

دریچه آئورت

از راه این دریچه خون اکسیژن دار از بطن چپ وارد سرخرگ آئورت می شود.

دریچه سه لختی

خون از راه این دریچه از دهلیز راست به بطن راست منتقل می شود.

بطن راست

بطن چپ

به نام خدا

جواب

مثل یک سؤال بی جواب
با سلام نور
از شفاف سفت صفره قدر کشید
بر دل سیاه سنگ ها نوشت
می توان جوانه زد
با گذشت
با عبور

کمال شفیعی

خانه ماهی ها

فاکستری پیوش که پاییز است
راهی شو طبق عادت هر سالت
سیراب کن اهالی دنیا را
گل را بگیر زیر پر و بالنت

وقتی تو رود بودی، ماهی ها
هر روز از زلال تو نوشیدند
وقتی که ابر می شری آهسته
پرواز قطره های تو را دیدند

رگبار شو، ببار و بشوی آرام
از دست و روی خاک، سیاهی را
وقتی دوباره رود شری برگرد
برگرد و باش قانۀ ماهی ها

سعیده اصلاحی

به نام فدایی که نام آفرید
و ما را کمال و تمام آفرید

فدایی که بفشید بر ما کلام
و لب های ما باز شد بر سلام

فدایی که در ما، شکفتن نهاد
و بفشندگی را به ما یاد داد

فدایی که بفشید رویی به کوه
و بفشید بر آسمان ها، شکوه

فدایی که نامش، سر نام هاست
و دانای آغاز و خیر نام هاست

فدایی که بفشندگی، کار اوست
تمام جهان، فقط پرگار اوست

فدایی که رنگین کمان آفرید
برای زمین، آسمان آفرید

فدایی که صبرا و کوه آفرید
همه چیز را با شکوه آفرید

درخت و گل و سبزه زار آفرید
و در کوه ها، چشمه سار آفرید

فدایی که دریا و آب آفرید
قلم آفرید و کتاب آفرید

فدایی که هر لحظه، در فکر ماست
و در فکر گنبد شک و پروانه هاست

جعفر ابراهیمی (شاهد)

کتاب نور

روی طاقچه
در میان ترمه‌ای به رنگ آسمان
یک کتاب مهربان نشسته است
ترمه را که باز می‌کنم
نور از دل کتاب
آیه‌آیه می‌چکد
قلب من شبیه سایه است
آفتاب حرف‌های آن کتاب
روی سایه می‌چکد

منیره هاشمی

رنگ تنهایی

تنهایی من رنگ دارد
سبز است، آبی، سبز آبی
هم رنگ اقیانوس آرام
در نیمروزی آفتابی
تنهایی‌ام را دوست دارم
مهمانی نقش و خیال است
با یار تو همراه بودن
چیز در همین خلوت مهال است

تنها توهستی در خیال
تنهایی من با تو زیباست
سبز است، آبی، سبز آبی
یار تو اقیانوس رؤیاست

مریم زرنشان

مسافر

من کنار هوش آب در مرم
رو به روی صفتان نشسته‌ام
یک مسافر م که آمد م به قم
از قطار و ایستگاه فسته‌ام

آفتاب کوچه‌ها فقر رگرم
عطر شاد شهر تان چه آشناست
زائران چه با شما صمیمی‌اند
پیشم‌ها و دست‌ها پر از دعاست
حسن و حال من شبیه آب‌هاست
لفظه‌های من شبیه صبح عید
یک مسافر م که بعد سال‌ها
در مرم به آرزوی خود رسید

اکرم السادات هاشمی‌پور

بیشتر بخوانیم

من باغ می‌پوشم

این کتاب شعرهایی با این عنوان‌ها را دارد: «حرف ناشنیده‌ای بزن»، «در حیات قدیمی»، «گفت و گو»، «لذت عبور»، «پرچمی که ایستاده»، شاعر با واژه‌هایی روح‌انگیز زندگی و صفات انسانی را توصیف کرده و طبع شاعرانه را به صداقت آمیخته و ارائه کرده است.

نویسنده: سعیده موسوی زاده

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

سال چاپ: ۱۴۰۰



حجاب و پوشش زنان
یکی از بایدها و هنجارهای فرهنگ
دینی و بومی ماست. البته همین ابتدا باید
بگوییم حجاب تنها مخصوص بانوان نیست.
بر مردان نیز لازم است در تعاملات اجتماعی خود
با پوشش مناسب ظاهر شوند. هدف از حجاب هم
جلوگیری از اختلاط بی‌قید و شرط زنان و مردان در جامعه
است. به همین دلیل نباید حجاب زنان را تنها در پوشش
آنها خلاصه کرد، بلکه نوع رفتار و برخورد آنها را نیز در
برمی‌گیرد.

اسلام با طرح پوشش زنان در قالب حجاب، در عین پذیرش
حضور اجتماعی آنان، جلوی فساد و ناهنجاری‌های ناشی از اختلاط
ناصواب زن و مرد را هم گرفته است. چرا که تنها در حریم این پوشش
است که می‌توان خیالی راحت به جامعه وارد شد و به فعالیت پرداخت.
آری حجاب مرزی میان زنان و مردان پدید می‌آورد که به آنها کمک
می‌کند، تعامل سازنده و سالمی با جامعه داشته باشند؛ تعاملی که به پاکی
و عفت آنها لطمه نزنند. در واقع زنان با انتخاب حجاب از خود و زیبایی‌ها و
داشته‌های معنوی خود محافظت می‌کنند.
اسلام با دستور حجاب می‌خواهد اجتماع محیطی سالم برای کار و فعالیت باشد.
حجاب می‌گوید زن نباید برای مشارکت در امور جامعه، مجبور باشد از زیبایی و
دیگر جاذبه‌های زنانه خویش مایه بگذارد. غیر از این است که وقتی جذابیت‌های
زنان آشکار می‌شود، در نگاه دیگران، زن به کالایی مصرفی یا ابزاری برای سوء استفاده
دیگران تبدیل می‌شود؟ حجاب وسیله‌ای است برای حفظ پاکدامنی زنان که به نوبه
خود پاکدامنی در سطح جامعه را در پی دارد.

چرا حجاب زنان و مردان با یکدیگر فرق دارد؟

این اختلاف به خاطر تفاوت‌های بنیادی است که این دو با یکدیگر دارند؛ از ویژگی‌های فیزیکی
گرفته تا احساسات متفاوت. درست است که زنان و مردان در انسانیت مشترک و از نظر ارزش‌های
انسانی همانند هستند، ولی از نظر توانایی‌ها و روحیات مساوی و مشابه نیستند. این اختلاف برای آن
است که هر کدام بتوانند در تشکیلات زندگی نقش‌های متفاوتی برعهده بگیرند.
اگر قرار بود زن و مرد در روحیه، توانایی‌ها و احساسات عین یکدیگر باشند، به چه دلیل باید در
آفرینش نوع آدمی دو جنس آفریده می‌شد؟ معلوم است که دو جنس بودن انسان‌ها یعنی این دو با هم
تفاوت‌هایی دارند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. پس باید که نوع وظایفشان نیز با یکدیگر فرق داشته
باشد. به همین ترتیب است که نوع پوشش این دو نیز به ضرورت و باید باهم تفاوت داشته باشد.
امتیازها و نعمت‌هایی که خداوند برای ایجاد توازن در زندگی به هر یک از زن و مرد داده، از
جمله مهم‌ترین تفاوت‌های زن و مرد در نوع پوشش است. در واقع تکلیف به داشتن پوشش متفاوت
با مردان قبل از اینکه تکلیفی برای زنان باشد، توصیه‌ای از سر حکمت به مواظبت از پایداری نشدن
تفاوت‌هاست. یعنی خداوند بزرگ برای حفظ تعادل و برقراری توازن در زندگی جمعی، به هر
یک از زن و مرد امتیازهای ویژه‌ای عطا کرده است که دیگری یا اصلاً آنها را ندارد یا از آنها
کمتر برخوردار است. تا هر کدام از این دو جنس به‌خاطر این توانایی‌ها و امتیازها که دیگری
دارد، به او گرایش پیدا کند، او را بپذیرد و خود را به ارتباط و زندگی با او نیازمند ببیند.
خداوند بزرگ کاری کرده است که زن از قدرت بدنی کمتری برخوردار باشد.

حجاب

نگاهی به حکمت حجاب و عفاف

حسین امینی پونا



یکی از زمینه‌های این کار، دادن جاذبه‌های فراوان به زنان است. جاذبه‌هایی که بیشتر جلوه‌ظاهری دارند؛ نظیر چهره، صدا، ترکیب اندام، مهر و عاطفه سرشار زنانه. تا زن با تکیه بر آن‌ها در مقابل مرد قدرتمندتر جلوه کند. در مقابل مرد را تا حدی شیفته و نیازمند این جاذبه‌ها قرار داده است تا برای دستیابی به او و تشکیل زندگی، حاضر شود هر دشواری و رنجی را تحمل کند. آن اندازه که عوامل مزبور در وجود زن برای مرد مورد توجه هستند، در زن نسبت به مرد این‌گونه نیست. به همین خاطر است که می‌بینم زنان کمتر به ظاهر مردان توجه دارند. ظاهر مرد برای زن پدید آورنده هیجان خاصی نیست. به شکلی که اگر صدها زن از کنار مرد کارگری عبور کنند که به ضرورت پوشش کمتری دارد، فرضاً پاچه‌های شلوارش را بالا زده است، هیجان خاصی در آن‌ها بروز نمی‌کند. در صورتی نوع پوشش، رفتار و حتی نوع صدای زنان برای بیشتر مردان مایه هیجان است و جاذبه دارد.

چرا آموزه‌های دینی از زنان می‌خواهد پوشیده‌تر از مردان در جامعه حاضر شوند؟ برای اینکه از تفاوتشان با مردان بهره ببرند و مراقبت کنند. پس نباید خود را رایگان و آسان در دسترس او قرار دهند. اگر دقیق شوید، این کار قبل از هر چیز به نفع خود زنان است؛ نکته‌ای که خیلی‌ها به آن توجه ندارند و متأسفانه فرهنگ غربی این نقطه قوت را با ترویج بی‌حجابی از دست زنان بی‌شمار گرفته است.

اگر خانم‌ها با برهنگی و بی‌مبالاتی کاری کنند که مردان نیازی به تلاش برای رسیدن به آن‌ها نداشته باشند، معلوم است که دیگر خود را به مراعات حقوق زنان مجبور و ملزم نمی‌دانند. در حقیقت این خود زنان‌اند که راه بی‌توجهی و پایمال کردن حقوق خود را برای این دسته هموار کرده‌اند. با این بی‌حجابی و برهنگی لجام گسیخته در کوچه و خیابان، معلوم است که مرد دیگر خود را نیازمند ناز کشیدن از هیچ زنی نمی‌بیند. این نشد آن یکی. وقتی بشنود بدون تعهد و رعایت حقوق زن و پذیرش مسئولیت‌های زندگی می‌توان نیاز خود را در هر کوی و برزن به رایگان و به آسانی برطرف ساخت، چه حاجت به صرف هزینه برای تشکیل خانواده، تعهدسپاری و حتی بذل محبت و عشق راستین! این چیزی است که در دنیای نوین و آزاد اتفاق افتاده و آشکارا و در سطحی وسیع قابل مشاهده است.

رعایت پوشش و حجاب، دسترسی به زنان را به مسیر درست، یعنی ازدواج هدایت و در فضای مناسب و به شکلی سالم محدود می‌کند. با این کار و در ادامه، بساط هرزگی و ناپاکی از سطح جامعه برچیده می‌شود. همان‌گونه که گفتیم، پوشش و حجاب در وحله اول به سود خود زنان است و بیش از آنکه زن را در تنگنا و محدودیت قرار دهد، مردان را محدود می‌سازد. این است که به گفته منسوب به ویل دورانت: «اگر حتی ادیان به پوشش زن سفارش و دستوری نداشتند، این خود زن بود که در طول تاریخ بدون هیچ آموزشی با فطرتش درک کرده بود که هر چه بیشتر خود را پوشیده‌تر بدارد، دست‌نیافتنی‌تر می‌شود و هر چه دست‌نیافتنی‌تر باشد با ارزش‌تر می‌شود.»

فرمانده من

دو چرخه آسمانی

برای شهید علی امرایی (حسین ذاکر)

سید حبیب نظاری

به گلدان‌ها آب می‌دادی. برای گل‌ها شعر می‌خواندی. حواست به یاکریم‌ها بود؛ وقتی خسته روی پشت‌بام خانه‌ات می‌نشستند و گاهی برای برچیدن دانه‌ای بر کف موزاییک‌های حیاط فرود می‌آمدند. ابرها را نگاه می‌کردی که پشت آن‌ها آسمان پنهان می‌شد. به آسمان نگاه می‌کردی که خورشید را در دلش جا داده بود. عبور پرنده‌ای مسیر نگاهت را عوض می‌کرد، می‌برد تا آن بالاها! آنجا که تا چشم کار می‌کرد آبی بود. گاهی هم فوجی از پرنده‌ها یک‌باره از مسیر نگاهت عبور می‌کردند و گم می‌شدند در آبی یک‌دست آسمان. دوست نداشتی پرنده‌ای باشی در اوج؟ چرا دوست داشتی ... دوست داشتی ... از نگاهت می‌شد این را فهمید، اگر نه چرا هر وقت به آسمان خیره می‌شدی، قلبت تندتر می‌تپید؛ درست مثل وقتی که به یاکریم‌ها آب می‌دادی.

سال ۱۳۶۴ بود که به این دنیا آمدی، در خانه‌ای در شهرری. نام تو را علی گذاشته بودند؛ پیش از آنکه به دنیا بیایی. این را مادرت می‌گفت و می‌گفت که از همان کودکی پرشور و نشاط بودی و بی‌قرار ... و شاید همین بی‌قراری بود که تو را به «پایگاه بسیج مسجد سیدالشهدا(ع)» کشاند و در



نام شهید: علی امرایی
نام جهادی: حسین ذاکر
تاریخ تولد: ۱۲ دی ۱۳۶۴
تاریخ شهادت: ۱ تیر ۱۳۹۴
محل شهادت: درعا، سوریه

بی‌قراری تو از جنس بی‌قراری حسین بود، اگر نه چرا به آن پسر بچه کوچک گفته بودی دعا کند شهید شوی تا برایش یک دوچرخه آسمانی بخری؟ اگر نه چرا آخرین خدا حافظی‌ات با خانواده‌ات بوی سفری همیشگی می‌داد؟ انگار بال درآورده بودی! انگار می‌دانستی که چیزی نمانده است در آبی آسمان گم شوی؛ مثل همان پرنده‌گانی که به آن‌ها خیره می‌شدی، مگر خواب ندیده بودی که حضرت سیدالشهدا (ع) از ضریح بیرون آمدند و به تو فرمودند که آماده باش، آسمان نزدیک است.

و تو چه خوب می‌دانستی که آسمان نزدیک است. بی‌قراری تو از جنس بی‌قراری حسین بود، اگر نه چرا آن روز، اول تیرماه ۱۳۹۴ مثل او با لب‌تشنه، بال‌های خود را به رخ آسمان کشیدی و آن موشک که به قصد فرمانده رشیدت، حاج قاسم دل‌ها پرتاب شده بود، در دل خودروی تو جای گرفت.

برگرد علی، حسین! برگرد، به گلدان‌های سفالی تشنه آب بده! پرواز پرنده‌گان را در دل آسمان نگاه کن و یا کریم‌های خسته را به مشتی دانه مهمان کن! برگرد و دیوارهای رنگ‌ورورفته مدرسه‌ها را رنگ بزن! چشمان آن سه یتیم همچنان به در است و چشمان مادر که می‌داند دیگر بر نمی‌گردد خیس ... برگرد، علی‌اصغر یتیم هنوز منتظر آن دوچرخه آسمانی است! برگرد، بسیجی‌های کوچک پایگاه منتظر تو هستند! اردوهای راهبان نور را راه بینداز و کاروان‌های زیارتی را به قم و جمکران ببر! نیمه‌های شعبان مراسم جشن و شادی برپا کن و شادمانی را به خیابان‌ها ببر! برگرد و حنجره‌ات را پر کن از مدح امامان معصوم، مگر کلاس مداحی نرفته بودی تا با تمام وجود نام اهل بیت (ع) را، آن‌طور که شایسته آن‌هاست، بر زبان آوری؟

حرم حضرت عبدالعظیم (ع) هر شب جمعه دلتنگ اشک‌های تو می‌شود. عکس شهیدانی که روی درودیوار اتاقت چسبانده بودی، دلتنگ می‌شوند. هر چند تو حالا در کنار شهیدانی، نه مثل همیشه در گلزار شهدای شهر، بلکه برای همیشه در گلزار بهشت.

آنجا فرمانده پایگاه شدی. شاید همین بی‌قراری بود که تو را مسئول اردوهای راهبان نور و کاروان‌های زیارتی قم و جمکران کرد. و حتماً همین بی‌قراری بود که تو را به سفر سوریه فرستاد و از نیروهای مستشاری سپاه (مشاوره در مورد مسائل نظامی) در سوریه شدی.

راستش را بگو، اولین باری که آن پیراهن سبز را پوشیدی بی‌قرار نبود؟ بعد از آن همه نذر و نیازی که برای پوشیدن آن کرده بودی؟ بی‌قراری به تو گفت که اسم جهادی حسین ذاکر را در سوریه برای خودت انتخاب کنی؟ نامی که ادامه نام شناسنامه‌ای‌ات بود؛ حسینی که علی را ادامه می‌داد و کامل می‌کرد.

تیرماه ۱۳۹۴، بر اثر اصابت موشک به خودرویت در شهر «درعا» و با زبان روزه، در سن ۳۰ سالگی به شهادت رسیدی.

مادرت می‌گفت تو از اول هم بی‌قرار بودی، و بی‌قراری تو زمانی کامل می‌شد که محرم از راه می‌رسید و تو با چادرهای مشکی مادرت گوشه پیاده‌رو را سیاه‌پوش می‌کردی و هیئت عزاداری راه می‌انداختی. مادرت وقتی اوج بی‌قراری را در چشم‌هایت می‌دید، شربت درست می‌کرد و گاهی هم غذایی نذری می‌پخت برای هیئت کودکان تو. پدرت هم دست‌های کوچک‌ت را در دست می‌گرفت و با خود به مسجد و هیئت می‌برد.

هم علی بودی، هم حسین و بی‌قراری تو، هم از جنس بی‌قراری‌های علی بود، هم از جنس بی‌قراری‌های حسین.

بی‌قراری تو از جنس بی‌قراری علی بود. اگر نه چرا در آمدت را که از رنگ کردن در و دیوار مدرسه‌ها و نقاشی کشیدن روی آن‌ها به دست می‌آوردی، دور از چشم دیگران به یتیمان می‌بخشیدی؟ به آن سه یتیم و دو خانواده‌ای که تحت پوشش خود داشتی و کسی خبر نداشت تا روزی که به‌عنوان جوان‌ترین و کم‌سن‌وسال‌ترین حامی «کمیتة امداد امام خمینی (ره)» معرفی شدی، اما دیگر نبود.

نساج

هنرستان

به لباس‌ها و پارچه‌های اطرافتان نگاه کنید. نوع تار و پودشان، رنگشان، جنس‌های گوناگونشان و... تصور می‌کنید چه کسانی این پارچه‌ها را می‌بافند؟ اگر بخواهیم پارچه بسازیم، باید چه درسی بخوانیم؟ ریاضی؟ هنر؟ یا...؟

امروز می‌خواهیم شما را با رشته‌ای آشنا کنیم که مهارت درست کردن انواع پارچه را به ما یاد می‌دهد: نساجی. این رشته جزو زیرشاخه‌های بخش صنعت در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای است.

ممکن است شما هم به پارچه‌ها و این حرفه رنگارنگ علاقه‌مند باشید، اما نداشتن اطلاعات کافی از درس‌های نساجی، اجازه تصمیم‌گیری به شما ندهد. تا به حال به این پرسش‌ها فکر کرده‌اید:

■ در رشته نساجی به آموختن مهارت‌های خاصی نیاز داریم؟

■ چه درس‌هایی باید بخوانیم؟

■ بعد از گرفتن دیپلم به چه کاری مشغول شویم؟

■ بازار کار و آینده شغلی‌اش خوب است؟

در این مطلب تلاش می‌کنیم به بیشتر سؤال‌های شما پاسخ بدهیم تا بتوانید مسیر آینده تحصیلی و شغلی خود را با آگاهی بیشتری انتخاب کنید.

این رشته چه مهارت‌هایی می‌خواهد؟

اول از همه باید سنگ‌هایتان را با خودتان وا بکنید. کار صنعتی دوست دارید؟ دلتان می‌خواهد با ابزارهای سنگین و در محیط کارگاهی کار کنید؟ خوب است. پس از همین حالا بدانید که این کار محصولی زیبا و لطیف درست می‌کند، اما فرایند تولید آن به آموختن چگونگی کار با دستگاه‌های ریسندگی، چرخ‌های خیاطی صنعتی و دیگ‌های بخار نیاز دارد. البته در هنرستان این‌ها را به خوبی یاد می‌گیرید، اما لازمه یادگیری، داشتن علاقه است.

این حرفه معمولاً تک‌نفره انجام نمی‌شود و در کارخانه و کارگاه انجام می‌گیرد. پس ابتدا باید ببینید روحیه‌تان برای کار تیمی چطور است. هر قدر در همکاری با دیگران توانایی بالاتری داشته باشید، چالش‌هایتان در برخورد با دیگران کم می‌شود و بارچه هم با سرعت و کیفیت بیشتری تولید می‌شود. همان‌طور که گفتیم، این رشته زیرشاخه صنعت است و ریاضی، فیزیک و شیمی در درس‌هایتان نقش پررنگی دارند. اگر از دوستان این رشته‌ها هستید، نساجی گزینه خوب برای آینده درسی و کاری شماست.



چه درس‌هایی می‌خوانیم؟

رشته نساجی در سه پایه دهم، یازدهم و دوازدهم ۱۴ درس تخصصی دارد. این رشته برای کسانی که دوست دارند بیشتر از درس خواندن نظری، کار عملی و کارگاهی انجام دهند و مهارتی یاد بگیرند، مناسب است. بعضی از درس‌ها و کارگاه‌هایی که در رشته نساجی آن‌ها را می‌آموزید، عبارت‌اند از: مقدمات بافت پارچه؛ ریسندگی؛ رنگرزی؛ نقشه‌کشی فنی رایانه‌ای.



چگونه کار پیدا می‌کنیم؟

بعضی از هنرجویان، در هر رشته‌ای، دوست دارند هم‌زمان با تحصیل کار هم بکنند، تا بعد از تمام شدن درسشان، راحت‌تر وارد بازار کار شوند و شغل پیدا کنند. البته اکثر کلاس‌های این رشته در کارگاه برگزار می‌شوند و همان موقع که درسی را می‌خوانند، عملی‌اش هم می‌کنند.

خوشبختانه برای متخصصان نساجی شرکت‌ها و کارگاه‌های گوناگونی وجود دارند و بازار کار بد نیست. همان‌طور که از نام درس‌ها و کارگاه‌ها پیداست، نساجی مهارتی گسترده است و می‌توان در بخش‌های متفاوتی در این رشته متخصص شد.



اگر توانستید در تمام بخش‌هایش ماهر شوید چه عالی، اما اگر نتوانستید تمرکزتان را روی یک مهارت آن بگذارید. مثلاً اگر در درس شیمی مهارت دارید، احتمالاً به کارگاه رنگرزی علاقه‌مند می‌شوید و می‌روید به سراغ آموختن چگونه کار کردن با انواع رنگ‌ها، با توجه به جنس و قیمت پارچه. شاید هم دلتان بخواهد نخ‌ریسی (دوک) کنید. نخ‌ریسی کاری شبیه قالی‌بافی است، اما نخ، دستگاه نخ‌ریسی و ابزار آلات آن با قالی‌بافی فرق دارند.

طراحی پارچه هم بخش مهمی از کار شماست. برخلاف اسمش که شبیه به کارهای هنری است، به دانش مقدماتی ریاضی نیاز دارد و باید بتوانید نسبت وجود هر طرح در هر متر پارچه را به دست آورید.

خلاصه بگویم، ببینید در چه درسی چه مهارت و استعدادی دارید و در نساجی نیز روی آن بخش بیشتر انرژی صرف کنید. در این صورت می‌توانید به عنوان یک نیروی متخصص، در کارگاه‌ها و کارخانه‌های بزرگ نساجی دست به کار شوید.

شغل‌های رؤیایی

موضوع این شماره «شغل‌های رؤیایی در حوزه فناوری» است. کسب مهارت در این حوزه درهای ورود به شغل‌های حیرت‌آوری را به رویتان باز کند. کار در زمینه هوش مصنوعی، ساخت نانو روبات‌ها، ساخت کاوشگرهای فضایی و طراحی بازی‌های رایانه‌ای از جمله شغل‌های هیجان‌انگیز این حوزه هستند. در اینجا به اختصار با دو مورد از شغل‌های این کتاب، یعنی ساخت خودروی هوشمند و طراحی نرم افزار (اپلیکیشن) آشنا می‌شوید.

در جهان امروز، با پیشرفت‌هایی که در عرصه فناوری‌های نوین روی می‌دهند، برای کسانی که مهارت‌های لازم را در حوزه فناوری کسب کنند، فرصت‌های شغلی متعددی وجود دارند. امیدواریم شما هم با کسب علم و دانش در این حوزه، ایران اسلامی‌مان را در دنیای رقابتی امروز سربلند و پیروز سازید.

مشاغل

استفاده از سامانه‌های هوشمند در کارخانه‌ها، خدمات بازرسی و نظارتی، خدمات آموزشی، پزشکی، گردشگری، خانه‌ها، حمل و نقل، صنایع کشاورزی، غذایی، پتروشیمی و... علاوه بر صرفه جویی در مصرف انرژی، افزایش بازدهی و طول عمر تجهیزات، افزایش بهره‌وری نیروی انسانی، امکان مدیریت از راه دور، ارتقای سطح کیفی و کمی تولیدات و کاهش ضایعات، بهره‌گیری از سامانه‌های هوشمند را به یک ضرورت تبدیل کرده است.

ماشین‌های هوشمند

زهره کرمی

فناوری استفاده از سامانه‌های (سیستم‌های) هوشمند به

طراحی و ساخت خودروهایی منجر می‌شود که می‌توانند به طور مستقل فکر و عمل کنند. این خودروها برای دریافت دستور به عامل انسانی نیاز ندارند. اکنون نمونه‌هایی از این نوع خودروها را شاهد هستیم؛ خودروهای بدون راننده در جاده‌ها. همچنین، موتورهای جست‌وجو که با استفاده از فناوری هوش مصنوعی به آسانی وبگاه‌های مورد نظرتان را جست‌وجو می‌کنند، و نیز امکانات هوش مصنوعی که در بازی‌های رایانه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند، از جمله سامانه‌های هوشمند به شمار می‌آیند.

برای ورود به این شاخه از فناوری باید با زبان برنامه‌نویسی آشنا شوید که برای کدنویسی و طراحی خودروی هوشمندتان ضروری است.

اکنون از هوش مصنوعی برای ساخت اعضای مصنوعی هوشمند برای بدن انسان استفاده می‌شود. یا برای ساخت دستیارهای مجازی که به افراد سالمند در منزل کمک کنند، تحقیقات جامعی انجام می‌گیرد. حتی در حال حاضر روبات‌های هوشمند در برخی از بیمارستان‌های دنیا کار می‌کنند و داروهای بیماراران را تحویل می‌دهند. علوم رایانه، ریاضیات و علوم تجربی از جمله موضوع‌های مرتبط با این رشته هستند.

طراحی نرم افزار



رشد روزافزون در فناوری تلفن‌های همراه، برای افرادی که به طراحی انواع نرم‌افزار تمایل دارند، فرصت‌های شغلی مناسبی فراهم می‌کند. پس از طراحی نرم‌افزارتان باید مطمئن شوید، کارآیی دارد و مشکل‌ساز نخواهد بود. همچنین، پس از معرفی آن باید برای ارتقای کیفیت و کارآمدی آن تلاش کنید. دنیای نرم‌افزارها به سرعت در حال گسترش است و به روز نگه داشتن آن یک ضرورت است. بیشتر سازمان‌ها و مراکز بازرگانی و تجاری از نرم‌افزارهایی استفاده می‌کنند که خودشان طراح آن‌ها نبوده‌اند و با شرکت‌هایی که در این زمینه تخصص دارند، همکاری می‌کنند.

اگر روزی خواستید طراح نرم‌افزار شوید، ممکن است کارفرمایان از شما درباره طراحی برنامه‌ها (اپلیکیشن) سؤال‌هایی بپرسند که لازم است با پاسخ دادن به آن‌ها دانش و توانمندی‌تان را نشان دهید. اکنون حدود سه میلیون برنامه کاربردی در سراسر جهان وجود دارند که مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند. فراخواندن تاکسی، مسیریابی، آموزش آشپزی و ... از جمله قابلیت‌های این برنامه هستند. شاید روزی طراح نرم‌افزار استودیوی فیلم‌سازی شوید که مجموعه‌های (سریال‌های) نمایشی خانگی عرضه می‌کند. ریاضیات، فیزیک، علوم رایانه، هنر و طراحی از جمله موضوع‌های درسی مرتبط با این حوزه هستند.

مرورگرهای
وب، شبیه‌سازی‌ها، بازی‌های
رایانه‌ای، پردازشگرهای لغت، امور گرافیکی،
خدمات آموزشی و پایگاه داده از جمله قابلیت‌ها
و نرم‌افزارهای پرمخاطب هستند.

بیشتر بخوانیم

وبسایت خود را بساز!

در این کتاب با نحوه ساخت «وبسایت»، آشنا می‌شوید. در این راستا توضیحاتی درباره اینترنت، معرفی اجزای اصلی آن از «URL» و دامنه تا مرورگر و «رهیاب روتر»، امنیت برخط و شناخت کاربر خوب و بد، ارائه می‌شود. همچنین سه زبان بزرگ کدنویسی، «HTML»، «CSS» و «جاوااسکریپت»، معرفی می‌شود و نشان داده می‌شود که چطور می‌توانید برای وبسایت خودتان، کدنویسی کنید.



مؤلف: بشیر سایمون
مترجم: محمدرشیدی
ناشر: آشن
سال چاپ: ۱۴۰۰

خانهٔ مهربانی خدا

● سید حبیب نظاری

● بعضی از قلب‌ها همیشه رو به خدا دارند، مثل آفتابگردان‌ها که هرگز نگاهشان را از خورشید بر نمی‌دارند. این قلب‌ها گاهی اگر اشتباه یا گناهی مرتکب می‌شوند به سمت خدا باز می‌گردند و توبه می‌کنند و او را پرستش می‌کنند. این قلب‌ها «قلب مُنیب» هستند (مَنْ حَسَنِيَ الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ).^۱

● بعضی از قلب‌ها فقط با یاد و نام خدا آرام می‌گیرند و هرگز دربارهٔ دیگران قضاوت نمی‌کنند. این «قلب‌ها مُخِیت» هستند (فَتُخْبِتُ لَهُ قُلُوبُهُمْ).^۲

● خدا به بعضی از قلب‌ها راه ساحل آرام را نشان می‌دهد؛ درست مثل یک فانوس دریایی. زیرا آن‌ها در دل طوفان‌های سهمگین زندگی خود را به خدا سپرده‌اند و تسلیم او شده‌اند. نام این قلب‌ها در قرآن «قلب مهدی» است (وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ).^۳

● قلب‌هایی که فقط و فقط به یاد خدا و یگانگی او آرام می‌گیرند و ایمانشان به او هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود، «قلب مطمئن» هستند (وَتَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ).^۴

● «قلب حی» قلب‌هایی هستند که زنده‌اند. قلب‌هایی که وقتی خدا راهی را به آن‌ها نشان می‌دهد، قدم در آن می‌گذارند، و همیشه دل به پند و اندرزهای قرآن می‌دهند و از داستان‌های قرآن درس می‌گیرند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ).^۵

قلب هر گلدان گلی است که در آن می‌شکوفد.

قلب هر دریا ماهی‌ای است که در دل آن شناور است. قلب هر درخت پرندۀ‌ای است که بین شاخه‌های آن آشیانه ساخته است.

خورشید قلب آسمان است و چشمه قلب کوهسار؛ وقتی از دل سنگ‌هایش آب می‌جوشد و زندگی را در رگ‌هایش جاری می‌کند.

خدا به هر چیزی قلبی داده است. قلب خانهٔ مهربانی خداست.

خدا انسان را هم که آفرید قلبی در سینهٔ او گذاشت تا خانه‌ای باشد برای او. قلب هر آدمی خانهٔ خداست. خدا در قلب آدم می‌نشیند و او را آرام می‌کند.

قلب‌ها مثل هم نیستند. بعضی از قلب‌ها آرام نمی‌گیرند، مثل قاصدک که قلب باد است. روی بعضی از قلب‌ها پرده می‌کشند، مثل پنجره که قلب هر خانه است.

در قرآن کریم بیشتر از ۱۰۰ بار کلمهٔ قلب تکرار شده است. در قرآن هم قلب‌ها مثل هم نیستند. در این کتاب آسمانی قلب‌ها ۲۰ نوع هستند.

بسیاری از قلب‌های قرآنی زیبا، شفاف و زلال هستند. مثلاً؛ بعضی از قلب‌ها فقط و فقط خانهٔ خدا هستند. سفید

سفیدند و هیچ نقطهٔ سیاهی، از جنس کفر و نفاق، نمی‌تواند آن‌ها را آلوده کند. این قلب‌ها «قلب سلیم» هستند (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ).^۶

۱. سورة شعرا، آیه ۸۹ (و تنها آن کس سود برد که با دل و با اخلاص پاک به درگاه خدا آید).
۲. سورة ق، آیه ۳۳ (آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار باز آید).
۳. سورة حج، آیه ۵۴ (و دل‌هایشان پیش او خاضع و خاشع شوند).
۴. سورة تغابن، آیه ۱۱ (و هر که به خدا ایمان آورد خدا دلش راهدایت کند).
۵. سورة رعد، آیه ۲۸ (آن‌ها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد).
۶. سورة ق، آیه ۳۷ (در این هلاک پیشینیان پند و تذکر است آن را که قلب هوشیاری داشته باشد).

باریک تر از مسو

مجید رحمانی صانع
تصویرگر: خرامرز گشتکار

پاکیزگی مدرسه و نگهداری از آن



شهر عجیب

• شروین صلیماخی

پرچیل

این شهر در شمال «کانادا»، نزدیک قطب شمال و در کنار فلیچ «هادرش» قرار دارد. پاییز هر سال، حدود ۹۰۰ فرس قطبی در این شهر ساحلی جمع می‌شوند و منتظر می‌مانند تا زمستان از راه برسد و فلیچ هادرش یخ بزند تا آن‌ها بتوانند از روی فلیچ یخ‌زده به مناطق شمالی‌تر بروند و به خواب زمستانی‌شان برسند! اهالی این شهر هیچ وقت درهای خودروی خود را قفل نمی‌کنند تا اگر فرس قطبی به عابر پیاده‌ای حمله کرد، آن شخص بتواند فرار کند و به اولین فورویی که رسید، درش را باز کند و برود! دافلس قایم شود و از حمله فرس در امان بماند! فلافه اگر روزی به این شهر رفتید و فواستید سوار فورویتان شوید و ناگهان دیدید که یک فرس قطبی بی‌اعصاب و گرسنه، پشت فرمانش نشسته است، فونسردی‌تان را حفظ کنید. با احترام دست‌کلید (سوپیچ) و مدارک خودرو را تفویض بدهید و بروید از آن طرف خیابان برایش هم‌برگری پیزی بفرید و تقدیمش کنید. بعد هم با یک لب‌فند در خودرو را آهسته بیندازید و فوراً محل را ترک کنید؛ وگرنه ممکن است شما را به عنوان غذای زمستانی با خودش به قطب ببرد و دور همی به بدن بزنند!



سوپلین

این شهر که در کشور «استونی» قرار دارد یکی از عجیب‌ترین شهرهای دنیاست. اگر فکر می‌کنید که نام این شهر به سوپ مربوط است، کاملاً درست فکر می‌کنید، چون مردم این شهر نوعی سوپ سبزی درست می‌کنند که لنگه‌اش هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود. اما این موضوع ربطی به عجیب بودن سوپلین ندارد. نکته جالب این شهر آن است که نام تمام خیابان‌ها و کوچه‌هایش از روی انواع سبزی‌ها برداشته شده است. مثلاً اگر شما روزی به این شهر سفر کنید و از مردمش نشانی هتل را بپرسید، احتمالاً به شما خواهند گفت: «در بزرگراه هوپج غربی بروید تا به پل شبدر برسید. از آنجا وارد بلوار بادمیان شمالی شوید و به مسیر خود ادامه دهید تا به میدان سیب‌زمینی برسید. بریدگی اول نه، بریدگی دوم پیپید و وارد کوچه کلم‌پیچ شوید. از انتهای کلم‌پیچ خارج شوید و به خیابان کرفس بروید. مستقیم بروید و چهارراه پغندر را رد کنید. روبه‌روی ایستگاه کشنیز، جنب مرکز خرید شبلیله، هتل کوچه‌فرنگی همان‌جاست!»



مونووی

این شهر در ایالت «نبراسکای آمریکا» قرار دارد و تنها شهری در دنیاست که فقط یک نفر در آن زندگی می‌کند و آن یک نفر کسی نیست جز قائم‌السی ایلر که از سال ۲۰۰۴ و پس از مرگ شوهرش، تنها شهروند این شهر است. سال‌ها پیش اهالی این شهر ۷۸ ساله علاوه بر به شهرهای بزرگ مهاجرت کرده‌اند. این مسئول رستوران شهر شورداربودن، رئیس کتابخانه، مدیر هتل و مسئول می‌آیند، شهردار بودن، رئیس کتابخانه، مدیر هتل و مسئول می‌آیند، هم هست که خودش برای مسافرائی که به این شهر می‌آیند، غذا درست می‌کند! جالب اینکه قائم ایلر مالیت شهر را به تنهایی می‌پردازد و هر سال هم مبلغ مالیات که را افزایش می‌دهد و از همان مالیاتی که فرج خودش می‌دهد برای شهر خودش عقب می‌کند! احتمالاً اگر پرداخت مالیاتش عقب بیفتد، خودش به عنوان شهردار به خودش به عنوان مأمویر مالیات دستور می‌دهد که هتل و رستوران خودش را تعطیل کند تا هم خودش را میازات کند و هم درس عبرتی باشد برای خودش که از این به بعد مالیاتش را سر موقع به خودش پرداخت کند!



اعترافات یک کوله‌پشتی

فخرزاده مصدیقی



روی دوش رادین تکان تکان می‌فودم و دست و پای آقای لاغر مردنی هم در هوا می‌رقصید، که آقای ناظم از بلندگوی دفتر گفت: «رادین فضلی! آتبا چه فبر است؟ چرا معرکه گرفت؟» من فهمیدم کی رفته ما را لو داده. کار، کار، کار کیان بود، چون رادین نگذاشته بود به آقای لاغر مردنی دست بزنم، سریع رفته بود سمت دفتر مدرسه.

باید بگویم که انجام بعضی کارها در دنیای ما کوله‌پشتی‌ها فوب نیست اما چه کار می‌شد کرد. رادین نباید گیر می‌افتاد، چون آن وقت من هم لاغر مردنی می‌شدم. البته فودم لاغر مردنی هستم و وقتی قالی باشم بی‌شکل و حالت پفش می‌شوم روی زمین.

رادین که داشت از پله‌ها می‌دوید بالا، یک دفعه چشمم افتاد به آقای دلگشا، معلم زبان، نفس نفس زنان با نان بربری تازه در دست داشت از پله‌ها به سفتی بالا می‌آمد. صورتش فیس عرق بود. رادین که از کنارش رد شد و گفت: «سلام آقای دلگشا» با سرزیم یک لفظه کت آقای دلگشا را گرفت و تمام.

رادین رفت دفتر و آقای ناظم در کمال حیرت، فودم و بیبهایم و همه وسایلم را گشت و فبری از آقای لاغر مردنی نبود.

آقای دلگشا با لقمه نان و پنیری به اندازه نصف بربری وارد دفتر شد و سلام داد. آقای ناظم گفت: «سلام صبح بقی...» که یک دفعه با تعجب گفت: «آقای دلگشا! اون چیه آویزون کردی به پیب کت؟»

آقای دلگشا فود را داخل صندلی دسته‌دار به سفتی جا داد، صندلی را کمی هل داد عقب و شکمش را از میز فاصله داد، نگاهی به بیبش انداخت و با تعجب گازی به لقمه نان و پنیرش زد و گفت: «... عروسک لاغر مردنی! فکر کنم جزو اهداف کوتاه مدتت باشه که زیاری نمادین شده.» و خندید. آقای ناظم هم گفت: «اما شواهد می‌گوید هدفی در این ابعاد استخوانی برای شما فیلی دراز مرته دلگشا جان!»

من کوله‌پشتی رادین ام. گفتم همین اول کار فودم را معرفی کنم که من را با کسی اشتباه نگیرید. لابد فکر می‌کنید یک کوله‌پشتی چه اعترافی می‌تواند بکند. چه حرف پنهانی دارد که بفوهد افشا کند. اما نباید من و امثال من را دست کم بگیرید.

رادین فیلی حرف‌های مگو پیش من دارد. دو سال است که ما با هم هستیم. با اینکه تقریباً پیر و فسته شده‌ام و آستر من از هم پاشیده. آه گفتم آستر، همین آستر پاره شده‌ام کلی حرف دارد.

مثلاً آن روزی که رادین یارش رفته بود تمرین‌های ریاضی‌اش را حل کند، دفتر ریاضی‌اش را از درز آستر من هل داد تو و به معلم ریاضی، گفت دفترش فانه بامانده و به فیال فودش از معله جان سالم به در برد. صبح قبل از مدرسه یک دستمال نمدار کشیده بود روی سروصورت من و حال اساسی بهم داده بود و تر و تازه شده بودم، وگرنه دفتر ریاضی‌اش را از پارگی کنارم می‌انداختم جلوی پای معلم ریاضی..

یا آن روزی که رادین یک عروسک لاغر مردنی را آویزان کرد به سرزیم و فیلی فوش تیپ شده بودم. آن روز همه بچه‌ها می‌داند به هم نشان می‌دادند و می‌آمدند تا از نزدیک مرا ببینند. همین طور

لیوان شادی

• اعظم مسیحاخیان



باور کنید از موقع به وجود آمدن انسان‌های «نشاندر تال» روی کرهٔ خاکی تا الان، فرق گذاشتن بین آدم‌ها چیز جالبی نبوده؛ مضمناً فرق بین دو فواهر. آن هم فواهر من که مدرام مثل سیم خاردار روی کلهٔ من پیچیده شده. وقتی خاله هدیه‌ها را به ما داد گفت دوتایش مثل هم است. با فوش‌هایی آن را باز کردیم. دوتا لیوان سفالی سفیدرنگ مثل هم، ولی با این تفاوت که روی یکی نوشته بود: «به لیوان شادی دست نزنید، میزه!»

روی لیوان من هیچ چیزی نوشته نشده بود. خاله فندید و گفت: «این طوری لیوان‌ها تون مشفیه ... وای فواهر یارته وقتی کوچک‌بودن بهوشون می‌گفتی دست نزنید، میزه!»

مامان ذوق زده گفت: «وای آره!»

وقتی شادی با شادی تمام لیوان را شست، دافلش پای ریفت. بعد به من پوزفند زد و به اسمش روی لیوان اشاره کرد. دلم می‌فواست به اندازهٔ همان لیوان اشک بریزم. این‌ها به کنار، وقتی از مدرسه آمدم و دیدم بابا دارد توی لیوان من پای می‌فورد، ناراحت شدم.

بابا فندید و گفت: «مگه نمی‌بینی پی روش نوشته؟»

- الان چون روی لیوان من چیزی نوشته نشده باید برش دارین؟

بابا لیوان را توی دستش پرفاند و گفت: «تقصیر من پیه ننوشته میزه.»

لیوان را از بابا گرفتم، شستم و بردم توی اتاقم گذاشتمش روی میز. لیوان شادی توی آشپزخانه توی طبقهٔ لیوان‌ها بود، ولی همه می‌دانستند که نباید بهوش دست بزنند؛ چون می‌شدند!

شب درست شام نفوردم و زود فوایدیم. تمام شب فواب دیدم همهٔ فامیل جمع شده‌اند و نوبتی از لیوان من آب می‌فورند. این بود که صبح وقتی بیدار شدم یک‌راست رفتم توی آشپزخانه لیوان شادی را برداشتم و دافلش آب ریفتم. مامان

گفت: «لیوان شادیه‌ها!»

گفتم: «چیزی از ش کم می‌شه توش آب بفورم؟» مامان که پشتش را کرد به من، لیوان را صاف اندافتم روی سرامیک کف آشپزخانه.

مامان برگشت و گفت: «ای وای شکونریش!» - از دستم افتاد.

- چرا اصلاً دست زدی بهوش، لیوان تو که نبود! دلم که شک شد، به سرعت رفتم توی اتاق. شادی هنوز فواب بود. کتاب‌هایم را گذاشتم توی کیف که چشمم افتاد به لیوانم روی میز. شادی با ماژیک روی لیوانم نوشته بود: «به لیوان شیرین دست نزنید، میزه!»

بدشانس

مردی داخل ورزشگاه فوتبال میان صد هزار تماشاچی نشسته بود و کله‌اش را رو به آسمان گرفته بود و با صدای بلند می‌گفت: «عجبیه! عجبیه! ... فیلی زیار عجبیه!»
تماشاگرها پرسیدند: «چی عجبیه عجبیه؟»
مرد با ناراحتی گفت: «صد هزار تا تماشاگر! ... ۲۲ تا بازیکن! ... سه تا داور! ... یک ناظر داور! ... ۱۶ تا فیلم‌بردار! ... یک گزارشگر! ... ۱۰ تا توپ جمع کن! ... ۵۰ تا آدم اضافی و بارم چون دور زمین! ...»
- فب که چی؟
- ببین من فقدر بدشانسم! کیوتر احمق این همه آدم رو ول کرده و فضله‌اش رو صاف انداخت وسط کله من!



بچه درسخوان

با کله رفته بودم توی گوشی و مشغول گپ زدن با دوستم بودم. در اتاقم بسته بود. وقتی مادرم با انگشت پندتا ضربه به در زد، به خودم آمدم.
مادرم پرسید: «پسر چه کار می‌کنی؟»
بی مقدمه گفتم: «درس می‌فونم.»
مادرم هم بی مقدمه گفت: «پس بیا کتابت رو هم ببر که بهتر متوجه بشوی!»



ماشین لباس شویی

بل الفالقا همه جور آدم دیده بودیم، جز اینکه یکی با لباس پیرد داخل آب استغرا حاج و واج مانده بودیم. معلوم نبود چه چوری سر از اینها درآورده بود. پندر نفر از نبات غریق‌های استغرا پریرند توی آب و طرف را کشیدند بیرون. فیلی آرام و عادی بود. انگار که هیچ کار عجیبی نگرده است.
یکی پرسید: «مرد حسابی! این چه کاریه آفه؟! پرا با لباس می‌پری توی آب؟!»
گفت: «دارم لباس هامو می‌شورم!»
یک نفر دیگر با کنایه گفت: «مگه توی فانه تون لباس شویی ندارین؟!»
فندید و گفت: «داریم، ولی دافلس سرم گیج می‌ره!»



آزمون هوش

آقای روان‌شناس با پسر کوپکیش توی فانه تنها بود.
با خودش گفت: «ما که همیشه از بچه‌های مردم آزمون می‌گیریم. فوبه به بارم از بچه فودم امتحان بگیرم ببینم اندازه هوشش چقدره.»
بعد رفخت کنار پسر نشست و با دهانش صدای در زدن درآورد:
- تق ... تق ... تق ... تق ...
پسر گفت: «بابا چون! در می‌زنن!»
پدر با ناراحتی گفت: «بچه جان! من بودم. فقدر تو فنگ شری!»
پسر گفت: «اما شما که کلید دارین!»
آقای روان‌شناس گفت: «ای بابا هواسم نبورا تو همین‌جا بشین، من برم در رو باز کنم. هتما مادرته.»



من و فارسی

• عبدالحق مقدمی

مرد ریش‌دراز رسید، قبل از اینکه چیزی بگوید، صاحب ریش گفت: خدا بگویم پلکارت نکند! دیشب خوابم نبرد از بس که هی به وضعیت لاف و ریشم فکر کردم. روی لاف می‌گذاشتم، یکهو می‌گفتم نه زیر لاف بود. می‌بردم زیر لاف باز هم نمی‌شد. حس می‌کردم روی لاف بهتر است.»

حالا من هم مدتی است مثل آن مرد شده‌ام و هر وقت حرف می‌زنم، توی جمله‌هایم دنبال ماضی بعید و مضارع استمراری و قید و مسندالیه می‌گردم. ای کاش فارسی فقط شعر و قصه قشنگ بود؛ مثل همین قصه مرد ریش‌دراز. البته خودم هم می‌دانم که این‌طور نمی‌شود و بالاخره ما باید اصول اولیه زبان خودمان را یاد بگیریم. اما فب آن‌طور هم نمی‌شود که مدرام مسندالیه و صفت و موصوف و مضاف‌الیه شب توی خوابمان بیایند و برایمان شکلک در بیاورند و با عرض شرمندگی زبان‌درازی کنند.

من فارسی را خیلی دوست دارم، اما نمی‌دانم چرا به زبانی که من حرف می‌زنم، حرف نمی‌زند. هتما از خودتان می‌پرسید من به چه زبانی حرف می‌زنم؟ فب معلوم است به زبان فارسی!

اما در فارسی‌ای که من حرف می‌زنم، دم به دقیقه لازم نیست «بن فعل» را مشفص کنم و بگویم «مسند» جمله‌ام کجا قایم شده و «قید» توی کدام سوراخ افتاده است. وقتی از معلم همین موضوع را پرسیدم، به من گفت: «تو در خانه حرف‌زدن یاد گرفته‌ای و حالا باید بتوانی تحلیل کنی که بطور حرف می‌زنی.»

اما من یاد قصه‌ای افتادم که خود معلم‌جان برایمان تعریف کرده بود. قصه این‌طور بود: «مردی ریشی بلند داشت. یک بار یک نفر از او پرسید: عمو تو شب وقتی می‌خوابی، ریشت را زیر لاف می‌گذاری یا روی لاف؟ آن مرد گفت: تا حالا بوش فکر نکرده‌ام. اجازه بده امشب نگاه کنم ببینم چه می‌کنم. فردا وقتی مرد پرسنده به



یا روی لاف؟ آن مرد گفت: تا حالا بوش فکر نکرده‌ام. اجازه بده امشب نگاه کنم ببینم چه می‌کنم. فردا وقتی مرد پرسنده به

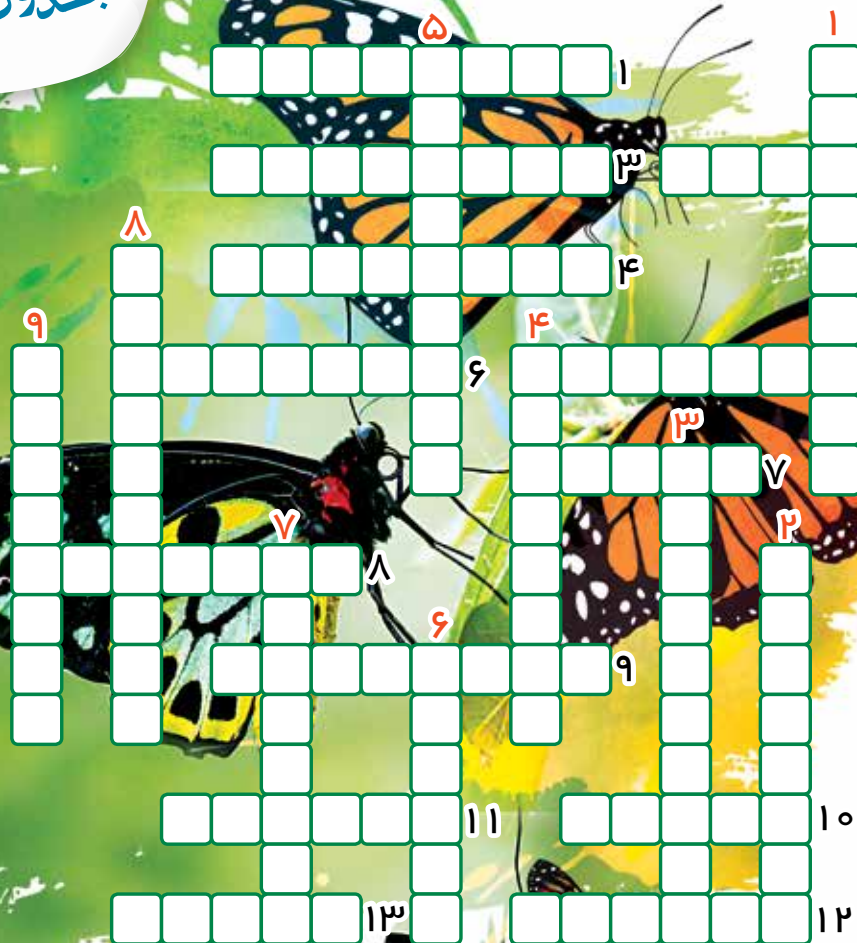
افقی

۱. بزرگ‌ترین دریاچه جهان که به نام کوچک‌ترین دریای جهان هم معروف است. ۲. یکی از ارکان نماز. ۳. گروهی از ستارگان که الگویی خاص در آسمان تشکیل می‌دهند. ۴. مجموعه نوشتاری جامع و فشرده که اطلاعات متنوعی را در شاخه‌های گوناگون دانش ارائه می‌دهد. ۵. نام قوم حضرت صالح (ع). ۶. پزشک نامدار ایرانی که کتاب قانون او در طب طی سالیان متمادی در دانشگاه‌های سرزمین‌های اسلامی و اروپا تدریس می‌شد. ۷. از بیماری‌های شایع پوستی که موجب خشکی و خارش پوست می‌شود. ۸. انرژی ذخیره‌شده در اجسام را می‌گویند. ۹. گازهایی که موجب گرمایش کره زمین می‌شوند به این نام معروف‌اند. ۱۰. نیرویی که دو جسم با جرم‌های متفاوت بر یکدیگر وارد می‌کنند و نیروی جاذبه هم نامیده می‌شود. ۱۱. یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین الماس‌های جهان که بارها دست‌به‌دست گشت و اکنون در انگلستان است. ۱۲. مشورت کردن. ۱۳. نام لایه نازک و شفاف در بخش جلویی کره چشم.

عمودی

۱. نام بزرگ‌ترین سوره قرآن. ۲. زاهد و پارسا. ۳. انتقال دانه‌های گرده از پرچم گل‌ها و گیاهان به کلاله که توسط باد، آب، حشرات و حیوانات و ... انجام می‌گیرد. ۴. پایین‌ترین دمای ممکن را می‌گویند. ۵. علم مطالعه ستارگان، و سیاره‌ها و کهکشان‌ها. ۶. نیرویی که بر اثر ساییش دو جسم بر یکدیگر به وجود می‌آید. ۷. مذاکره و گفت‌وگو کردن. ۸. سیاره‌هایی که سطح جامد دارند و به نام سیاره‌های درونی هم معروف‌اند. ۹. سالی که ابرهه، پادشاه یمن، با سپاهی به نام اصحاب فیل به سمت مکه و برای تخریب کعبه لشکر کشید.

جدول



حل جدول را ببینیم

واهید کرد.
 ردن فاصله ذهن و قلم
 یعنی
 قلمشان کم است. که
 می کنند. این مهارتی است که
 مبرین برای رسیدن به آن هم
 حای مشخص
 کسی هر

سلام دوستان نویسنده نوجوان من. در اولین شماره از این صفحه درباره ترس از نوشتن بیشتر لذت ببرید. در این شماره می‌خواهم یکی از مهم‌ترین تمرین‌های نوشتن را به شما یاد بدهم. تمرین «روزانه‌نویسی» ایجاد کنید. این عادت هم در تقویت مهارت نوشتن شما خیلی خیلی مؤثر است و هم کمکتان می‌کند که خودتان و احساساتتان را بهتر بشناسید. مشکلاتی که دارید را با نگاه دقیق‌تری تجزیه و تحلیل کنید و بر اینکه خاطرات راه‌حل‌های مناسب‌تری پیدا کنید. در ضمن، علاوه بر اینکه خواهید کرد. خودتان را می‌نویسید. ایده‌های مهم روزانه‌نویسی کم کردن فاصله ذهن و قلم یکی دیگر از فایده‌های خوب، بنویسند که فکر می‌کنند. این مهارتی است که نویسنده‌های خوب، فاصله بین ذهن و قلمشان کم است. یعنی برای رسیدن به آن هم از سرعتی بنویسند که فکر می‌کنند. این مهارتی است که نویسنده‌های خوب، فاصله بین ذهن و قلمشان کم است. یعنی برای رسیدن به آن هم

ایده‌های مهم روزانه نویسی، ایده‌های خوب، فاصله بین ذهن و کند. این
همان سرعتی بنویسد که فکر می‌کنند. این بهترین تمرین برای رسیدن به
زیاد است.
از فایده‌های روزانه نویسی گفتیم ولی آن را تعریف نکردیم. روزانه نویسی
یعنی هر روز - دقیقاً هر روز - در ساعت مشخصی، یک جای مشخص
رو صبح قبل از شروع مدرسه یا کار، رأس ساعت شش پشت میز
می‌نشینید و به یک اندازه متنوع هزار کلمه می‌نوشتید. هر کدام از بخش‌های
این جمله می‌تواند تغییر کند. شما می‌توانید صبح، ظهر یا شب قبل از
خواب روزانه نویسی را انجام دهید. هر چه بیشتر، بهتر. می‌توانید روی کاغذ
یا حتی یک ربع بنویسید. قطعاً هرچه بیشتر، بهتر. می‌توانید در یک اتاق خصوصی
بنویسید، یا گوشه آشپزخانه یا هر کنج دیگری که در آن راحت هستید.
من کسی را نمی‌شناسم که در انباری خانه درس می‌خواند و می‌نوشت.
محل نوشتن مهم نیست، فقط سعی کنید از شلوغی و سروصدا دوری کنید
که تمرکز بیشتری داشته باشید.
صداهای مزاحم را خاموش کنید. در مدتی که تصمیم دارید بنویسید
نباید گوشی کناران باشد. جز درباره موضوعی که می‌نویسید به هیچ
را هم باید کنترل کنید. به کتاب‌ها سری نکشید. در اتاق نچرخید. سرتان
فکر نکنید. به خواب‌ها سر نخورید. تمام آن مدت فقط بنویسید

شما را می گرفت، آن را روی کاغذ بنویسد. اگر صدای مزاحمی در ذهنتان بود که تمرکز بعد دیگر به آن فکر نکنید. در تعریف روزانه نویسی تأکید کردم که هر روز بنویسید. یعنی هر روزی که خورشید طلوع می کند، شما باید بنویسید. چه فرقی می کند روز تعطیل است یا امتحان دارید یا در سفر هستید. در شلوغ ترین روزها هم ۱۵ دقیقه فرصت می توان پیدا کرد. چرا این قدر سخت گیرانه؟ چون تأثیر این تمرین را در استمرار آن کشف خواهید کرد. یادتان باشد موفق ترین نویسندگان کسانی هستند که برای نوشتن وقت ساخته اند.

در آن چند دقیقه ای که برای خودتان مشخص کرده اید، تند و بدون فکر بنویسید. یعنی به جمله بعدی فکر نکنید. هر چه را به ذهنتان می رسد روی کاغذ بیاورید. نگران نکات ویرایشی و غلط های املائی نباشید. کسی قرار نیست این یادداشت ها را بخواند. بگذارید تداعی های ذهنی شما را با خودش ببرند. از خاطرات دور، از آرزوها، از خبرهایی که شنیده اید، از احساسات آن لحظه خودتان و ... روشن و شفاف بنویسید. تند، تند و هر چه تندتر.

اگر می خواهید حروف نگاری (تایپ) کنید به تعداد کلمه هایی که برای خودتان تعیین کرده اید پایبند باشید. مثلاً اگر می خواهید ۱۰۰۰ کلمه در نیم ساعت بنویسید، حتی یک کلمه هم کمتر ننویسید. وقتی موضوعی برای نوشتن نداشته باشید، چشمه خلاقیت شما خواهد جوشید. اگر نگران تکراری نوشتن نباشید. می توانید چندین روز فقط درباره یک موضوع بنویسید. حتی می توانید از جنبه های متفاوت به آن موضوع نگاه کنید؛ از نگاه خودتان یا حتی از نگاه دیگران.

قالب های متنوعی برای نوشتن های روزانه انتخاب کنید. شخصی نویسی، خاطره، سفرنامه، داستان، شعر، مقاله و ... خودتان را در جاهای گوناگون محک بزنید. شاید به شناخت جدیدی از خودتان برسید. اگر اولین بار است که درباره این روش می خوانید، شاید بخش هایی از آن برایتان عجیب باشد. ولی به هزاران نویسنده ای که از این فن استفاده کرده اند اعتماد کنید. پس اگر می خواهید ترس شما از نوشتن کمتر شود، لذت واقعی نوشتن را تجربه کنید و خیلی زود در نویسندگی پیشرفت کنید، روزانه نویسی داشته باشید. یادتان باشد، هر روزی که خورشید طلوع می کند، بنویسید.

تمرین: به سخت ترین تجربه زندگی تان فکر کنید. اگر امروز دوباره آن اتفاق برای شما بیفتد چه کار می کنید؟ چه کاری متفاوت از گذشته؟ این تمرین را در ۵۰۰ کلمه بنویسید و برای ما بفرستید.

بیشتر بخوانیم

خودت داستان بنویس؛

آموزش خلاق داستان نویسی به بچه ها

این کتاب داستان نویسی را به دانش آموزان آموزش می دهد و شامل سه بخش است. بخش چگونگی استفاده از کتاب، نوشتن داستان و ابزارهای داستان نویسی. در بخش اول جاهای خالی ای وجود دارد تا مخاطبان داستان هایشان را در آن قسمت ها بنویسند؛ البته در گوشه و کنار این بخش، ایده ها و پیشنهادهایی آمده برای بهتر نوشتن. در بخش دوم، طرح های کلی ارائه شده و این امکان را می دهد تا شخصیت ها، موقعیت ها و ماجراهای خود را خلق کنند. بخش سوم...



مؤلف: جمعی از نویسندگان

مترجم: مژگان شبخی

ناشر: قدیانی

سال چاپ: ۱۳۹۹

راه های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی: nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۰۵۰۸۹۵۹۶

پیام شاعر

کوچه شعر

● کمال شفیعی

در قسمت پیش از مهم‌ترین رازهای شاعری، یعنی «تخیل» صحبت کردیم. اینک به راز شاعری دیگری می‌پردازیم به نام «پیام». هر شاعر وقتی شعری می‌گوید در واقع می‌خواهد حرفی را با دیگران به زیباترین شکل در میان بگذارد. حرفی را که شاعر به دنبال گفتن آن است، «پیام شاعر» می‌گوییم. چند نکته درباره پیام شعر مهم است: هر پیام باید نگاهی تازه، پندی تأثیرگذار، کشفی نو یا اندرزی حکیمانه را با مخاطب در میان بگذارد. همچنین، هر شعر با توجه به پیام شعر نام‌گذاری می‌شود. به عنوان نمونه، آثار شاعران با نام‌های شعر عاشقانه، شعر اخلاقی، شعر اجتماعی و شعر عارفانه دسته‌بندی می‌شوند. مثلاً در بیت زیر، ابوسعید ابوالخیر یک پیام اجتماعی را با مخاطب در میان گذاشته است:

آه دل مظلوم به سوهان ماند
گر خود نبرد برنده را تیز کند

یا سعدی یک پند اخلاقی را این گونه بیان می‌کند:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

پیام، همان گونه که در شعرهای دارای قالب‌های کهن، مثل غزل، قصیده، دوبیتی و رباعی مهم است، در شعرهای نیمایی، آزاد و سپید نیز اهمیت دارد. برای نمونه این شعر زیبای نیما، دلتنگی‌های انتظار و عاشقانه است:

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر
به پای سرو کوهی دام
گرم یاد آوری یا نه
من از یادت نمی‌کاهم
تو را من چشم در راهم

سهراب سپهری در یک پیام احساسی، زیبایی پاییز را با خواننده و مخاطب شعر چنین به اشتراک می‌گذارد:

و بیاریم سید
ببریم این همه سبز
ببریم این همه زرد
ببریم این همه سرخ
هر کجا برگی هست
شور من می‌شکفتد

خب، امیدوارم تا شماره بعد شعرهای زیادی را بخوانید و به عنوان یک تمرین، پیام‌های هر شعر را پیدا کنید و به این راز شاعری با دقت نظری بیندازید.



شاعر سرداران

● محمود پوروهاب

ابن یمین گم شد. ابن یمین گویا رفته بود از نزدیک جنگ رو تماشا کنه و برای فرمانده سرداران شعر بگه. اما در این جنگ سرداران شکست خوردند. خود ابن یمین هم اسیر شد و دیوانش هم به غارت رفت. خودش در این باره گفته است:

به چنگال غارتگران اوفتا

وزان پس کسی زو نشان نداد

ابن یمین بعد از آزادی شعرهای پراکنده‌ای رو که دیگران از او به یاد داشتند یا نوشته بودند و شعرهایی رو که خودش به یاد داشت، دوباره جمع‌آوری کرد. دیوانی که امروز از او مانده حدود ۱۵ هزار بیت. اما آنچه که باعث شهرت ابن یمین شده شعرهای اخلاقی و اعتراض آمیزه که در قالب قطعه سروده. سینا گفت: «آقا من یک شعر معروفش رو یادداشت کردم که با اجازه می‌خونم:

طمع

هر بلایی که می‌شود واقع

در میان خلائق عالم

چون نکو بنگری طمع باشد

منشاً آن بلا ز بیش و ز کم

گر نبودی طمع نیفتادی

از بهشت برین برون آدم

از طمع دورباش ابن یمین

گر دلی بایدت خوش و خرم»

بچه‌ها برای سینا یا شاید هم برای ابن یمین دست زدند و هورا کشیدند. آقای نویدی گفت: «بسیار خب، من هم یک شعر کوتاهش رو می‌نویسم» و روی تخته کلاس نوشت:

ماهی مرده

مرا گفتند جمعی مهربانان

چو دیدندم ز غم در اضطرابی

که خوش می‌باش از دوران گیتی

عمارت باز گردد هر خرابی

کشیدم از جگر آهی و گفتم

بدان صاحب‌دلان نیکو جوابی

«چه سود آنکه که ماهی مرده باشد

که باز آید به جوی رفته آبی؟»

بچه‌های کلاس یکهو شلوغ کردند:

«آقا شعر و شاعری! شعر و شاعری!»

آقای نویدی به ساعتش نگاه کرد. با انگشتانش

نشان داد: «هنوز سه دقیقه مونده.»

سه دقیقه هم گذشت. آن وقت روی صندلی نشست و گفت: «خب. شاعر کلاس، آقا سینا، این ۲۰ دقیقه آخر درباره کدام شاعر باید صحبت کنیم؟»

بچه‌ها باز شلوغ کردند. هر کسی اسمی گفت. سینا گفت: «آقا ابن یمین خوبه؟»

آقای نویدی از جا بلند شد و روی تخته نوشت:

«امیر یمین‌الدین طغرائی، مشهور به **ابن یمین**

فریومدی»

– خب آقا سینا، حالا که این شاعر را پیشنهاد کردی، بگو ببینم

درباره‌اش چی می‌دونی؟

– آقا ابن یمین شاعر قرن هشتمه. او در روستای فریومد از روستاهای

سبزوار به دنیا آمده. سواد و هنر شاعری را از پدرش یاد گرفته.

– آفرین درسته!

رضا از ته کلاس بلند شد.

– آقا چرا بهش می‌گن طغرائی؟

– آفرین سؤال خوبی کردی. ابن یمین و پدرش **امیر محمود**، به خاطر اینکه شغلشون طغرانویسی بود، به این نام معروف بودند.

طغرا در قدیم، خط پیچیده و کمائی یا هلالی شکلی بود که بر سر حکم‌ها و نامه‌های حاکمان و پادشاهان نوشته می‌شد.

در واقع مهر و امضای پادشاه یا حاکم به حساب می‌آمد. مثلاً

لقب یا نام شاه رو بالای نامه می‌نوشتند؛ مثل: «السلطان الاعظم

الاعدل **جلال‌الدین اکبر شاه غازی**». معلومه که ابن یمین خط رو

از پدرش آموخته و حضورشون توی دربار شاهان به طغرانویسی هم

مربوط می‌شد. اما بزرگ‌ترین اتفاق زندگی ابن یمین گم‌شدن دیوان

شعرشه.

بچه‌ها با تعجب گفتند: «نه، واقعاً؟! چقدر بد! چطور گم شد آقا؟»

– حتماً می‌دونید که ابن یمین به شاعر سرداران هم معروفه. چون

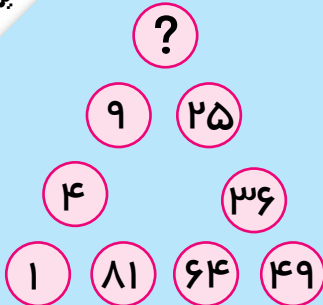
زندگیش هم‌زمان با قیام سرداران علیه مغول‌ها بود. اما در

جنگی که بین **وجیه‌الدین مسعود سرداری** و حاکم هرات

در نزدیکی شهر تربت حیدریه اتفاق افتاد، دیوان شعر

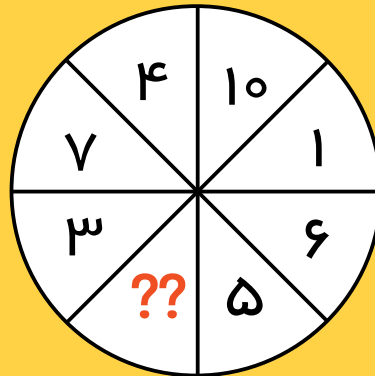


از میان گزینه‌های زیر کدام عدد باید جای علامت سؤال نوشته شود؟



- الف) ۱۶ ج) ۵۵
ب) ۳۷ د) ۲

آیا می‌توانید به جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید؟

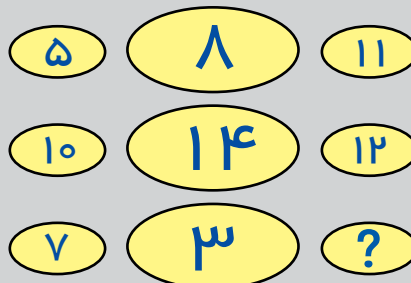


آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را از میان گزینه‌های زیر انتخاب کنید؟



- الف) ۹ ب) ۴ ج) ۵ د) ۶

از میان گزینه‌های زیر کدام عدد را باید جای علامت سؤال قرار دهید؟



- الف) ۸ ج) ۴
ب) ۶ د) ۲

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رابانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیکمک ۰۸۹۹۵۹۶۳۰۰۰

جای علامت سؤال عدد درست را حدس
 بزنید و بنویسید:

$$\begin{array}{|c|c|c|} \hline & & \\ \hline & & \\ \hline & & \\ \hline \end{array} = 9$$

$$+ = 1$$

$$\begin{array}{|c|c|} \hline & \\ \hline & \\ \hline \end{array} = ?$$

۷

رقم‌های ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید
 قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و
 مربع‌های کوچک ۳ در ۳ فقط یک بار تکرار شود.

۳				۷	۸	۶	۱	۹
	۷							
			۲			۴	۹	۵
۸					۵	۱		۳
			۸	۲	۴			
۵		۷	۳					۲
۷	۶	۳	۱		۲		۸	
							۶	
۶	۵	۴	۹	۸				۷

۶

اگر عدد ۲۱ را به چهار برابر عددی اضافه کنیم،
 حاصل عدد ۵۷ می‌شود. عدد مورد نظر کدام یک
 از عددهای زیر است:

۱ ۷

۲ ۳۶

۳ ۹

۴ ۴

معما

شما دو تا طناب دارید که هر کدام یک ساعت طول می‌کشد تا کاملاً بسوزد.
 هیچ نوع وسیله اندازه‌گیری زمان ندارید. چگونه می‌توانید با سوزاندن این
 طناب‌ها ۴۵ دقیقه را اندازه‌گیری کنید. (شما مجاز هستید یک یا هر دو طناب
 را از یک سر یا هر دو سر هم زمان بسوزانید)

جواب

معما را به دفتر

مجله به نشانی بالای همین
 صفحه ارسال کنید و به قید
 قرعه‌جایزه بگیریید.

من و پیرمرد هیزم فروش

● مجید ملامحمدی

کرد. بعد آتشی روشن کرد و مشغول پختن نان شد. حضرت داوود(ع) و سلیمان(ع) غرق در کارهای او بودند. مَتّی نان پخت، مقداری نمک کنار آن گذاشت و به مهمان‌های خود تعارف کرد مشغول خوردن بشوند. مَتّی پیش از آنکه لقمه‌ای بخورد گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم». وقتی که خواست آن لقمه را قورت بدهد گفت: «الحمدلله». او این کار را در لقمه‌های بعدی هم تکرار کرد. سپس اسم خدا را بر زبان آورد و کمی آب نوشید. آخرسر از خدا تشکر کرد و گفت: «الهی شکر که به من این همه احسان کردی. چشم بینا، گوش شنوا و تن سالم و نیروی کار دادی تا توانستم هیزمی تهیه کنم. سپس کسی را فرستادی تا آن را از من بخرد. با پول آن گندمی خریدم که آن را خودم نکاشته بودم. آتش را در اختیار من گذاشتی تا با آنان نان بپزم و با میل و

مرد غریبه تن راست کرد. نگاه کشید طرف من و گفت: «پسر جان! حکایتی که تو تعریف می‌کنی کامل نیست. یک جاهایی از آن ایراد دارد!»
خودم را از روی صندلی توی پارک کندم و طرفش رفتم. گوشی تلفن همراهم را نشان دادم.
- ایناهاش اینجا نوشته. آدرسش از یک کتاب معتبر است: «بحار الانوار»^۱ علامه مجلسی!
با تعجب به گوشی‌ام نگاه کرد. انگار به عمرش تلفن همراه ندیده بود. انگشت به صفحه تصویر آن کشید و گفت: «یک بار دیگر این نوشته را بخوان.»

من شروع کردم به خواندن: «حضرت موسی(ع) از خدا خواست هم‌نشینش در بهشت را به او معرفی کند. خدا گفت: هم‌نشین تو پیرمردی هیزم‌فروش است. مهمانش شو تا او را بشناسی. موسی به سراغ او رفت. از غذای او خورد. پیرمرد نماز خواند. سپس مشغول صحبت شدند ...»

علامه نفسش را پر صدا بیرون داد. خجالت‌زده سرش را پایین انداخت و گفت: «نه پسر جان! گفتم که حکایت تو کامل و درست نیست و این متن که از کتاب من آورده شده، چند غلط آشکار دارد.»

حسابی جا خوردم. او نویسنده آن کتاب، یعنی بحار الانوار بود! حالا آمده بود و داشت با حرف‌هایش مرا حیرت‌زده می‌کرد. فوری گفتم: «اگر حکایت اشتباه است، لطفاً درستش را به من بگویند.»

به پهنای صورت مهربانش خندید. ریش‌های بلند و جوگندمی‌اش لرزیدند. نشست کنارم و بی‌آنکه به جایی و نوشته‌ای نگاه کند، شروع کرد به خواندن ...

- حضرت داوود(ع) از خدا خواست هم‌نشین او را در بهشت نشان بدهد. خداوند فرمود: مَتّی پدر حضرت یونس(ع) هم‌نشین تو در بهشت است. خدا به داوود(ع) اجازه داد همراه فرزندش سلیمان(ع) به محل زندگی مَتّی برود. آن‌ها او را در بازار هیزم‌فروشان شهر پیدا کردند. مَتّی پیرمردی بود که پشتۀ هیزم روی دوش داشت. او در بازار می‌گفت: چه کسی جنس حلالی را با پول حلال از من می‌خرد؟

مردی از راه رسید و هیزم او را خرید. حضرت داوود(ع) و سلیمان به مَتّی سلام کردند. مَتّی آن‌ها را به خانه خود دعوت کرد. آن‌ها قبول کردند. مَتّی در راه خانه مقداری گندم خرید. در خانه آن گندم‌ها را با دستاس آرد کرد. سپس خمیر درست

رغبت بخورم تا در عبادت و اطاعت از تو نیرومند باشم. خدایا از تو سپاسگزارم.» سپس به گریه افتاد.
حضرت داوود(ع) و سلیمان(ع) به او خیره بودند و حرفی نمی‌زدند. پس از آن، حضرت داوود(ع) به پسرش گفت: «پسرم برخیز برویم. من هرگز در میان بندگان خدا بنده‌ای چون این شخص ندیده‌ام که نسبت به خدای بزرگ سپاسگزارتر و خوشنام‌تر از دیگران باشد ...»
مرد غریبه غرق در سکوت نگاهم کرد. من با شوق گفتم: «چه داستان جالبی بود!»
بعد یادم آمد که با مرد غریبه یا همان علامه مجلسی، به طور ناگهانی روبه‌رو شده بودم. از علامه پرسیدم: «شما ... شما چه کسی هستید؟!»
خندید و راه افتاد که برود.

- من محمد باقر مجلسی^۲ نویسنده کتاب بحار الانوار هستم و از دنیای ابدی به دیدن تو آمده‌ام. پسر جان وقتی می‌خواهی دنبال مطلبی بگردی، حتماً با بزرگ‌ترهای دانا مشورت کن. خیلی از حرف‌ها و متن‌ها اشتباه نقل شده‌اند و گمراه‌کننده

هستند. به حرف‌های آن وسیله‌ای که توی دست داری، اعتماد نکن. حتماً با بزرگ‌تره‌ایت در این‌باره مشورت داشته باش تا به راه درست بروی!

او رفت و من همچنان به رفتنش خیره ماندم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کتاب بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۸-۲۱۴.
۲. محمدباقر فرزند محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ ق)، معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. مشهورترین کتاب او مجموعه حدیثی مهم به نام بحار الانوار است.



یکی از بهترین انتخاب‌ها برای آشناسدن با فرهنگ، هنر و پیشینه مردم استان لرستان سر زدن به «قلعه فلک‌الافلاک» و تماشای اسباب و اشیای دو موزه این قلعه است. انتخاب اشیای به نمایش گذاشته شده در موزه باستان‌شناسی و صحنه‌های بازسازی شده از زندگی و آداب مردم لر آنچنان هوشمندانه است که در بازدیدی چند ساعته می‌توان با بسیاری از آداب و دل‌مشغولی‌های مردم غیور و هنرمند لرستان آشنا شد. در این بازدید همچنین از تماشای قلعه فلک‌الافلاک که یادگاری است کهن سال از حکومت‌های منطقه، نباید غافل شد. فلک‌الافلاک علاوه بر شگفتی‌ها و داستان‌هایش، به‌خاطر ارتفاع و تسلطش بر خرم‌آباد، چشم‌اندازی وسیع و تماشایی از شهر به بازدیدکنندگان هدیه می‌دهد.



قلعه فلک‌الافلاک

موزه
فلک‌الافلاک
خرم‌آباد

فاطمه یزدی
عکاس: محمد مهدی بهمنی



شکار سر به هوا

«دی‌جومه» روش ابتکاری شکارچیان لر برای شکار کبک است که ظاهراً خوب هم جواب می‌دهد. شکارچیان با استفاده از این پرده سفید و پارچه‌های رنگارنگی که به آن دوخته شده‌اند، حواس کبک را پرت می‌کنند تا وقتی پرنده در تیرس قرار گرفت، ماشه را بکشند. در موزه مردم‌شناسی و با تماشای روایت‌هایی که مجسمه‌ها به نمایش گذاشته‌اند، می‌توان با شیوه زندگی عشایری که در کوه و کمرهای استان لرستان زندگی می‌کنند، آداب و رسومشان و مشاغل مردمان این ناحیه آشنا شد.

چشم‌انداز ابدی

اگر یک مشاور املاک بخواهد قلعه فلک‌الافلاک را بفروشد یا اجاره دهد، احتمالاً برای جذب مشتری‌هایش پیش از هر چیزی به چشم‌انداز آن اشاره می‌کند. فلک‌الافلاک این چشم‌انداز را مدیون تپه‌هایی است که روی آن ساخته شده است. درباره سن و سال قلعه میان صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد، اما قلعه حداقل هزار سالی عمر دارد. فلک‌الافلاک ۱۲۴ اتاق، دو حیاط بزرگ و یک چاه عمیق دارد که منبع تأمین آب مورد نیاز ساکنان قلعه بوده است.

گزارش یک سنگ تراش

از جمله اشیای تماشایی موزه مردم‌شناسی فلک‌الافلاک سنگ قبرهای آن است. سنگ قبرهایی نمونه همین سنگ ایستاده قبر شاعلی پسر جعفر که به گواهی سنگ مزارش شکارچی بوده است. سنگ قبر مدعی است که شاعلی نه تنها در کار شکار قوچ و گوزن بوده که به شکار شیر هم می‌رفته است. سنگ‌تراشان لر با تصویرهایی که روی سنگ قبرها نقش می‌کرده‌اند، خبر از شغل متوفی می‌دهند و البته در مواردی مثل سنگ گور شاعلی، شجاعت و دلیری شخص در گذشته را هم به رخ می‌کشیدند.



بافته‌های ذهنی

زنان لر بافندگان کاربلدی به شمار می‌روند. سند این ادعا بافته‌های موزه مردم‌شناسی هستند. بافندگان نقش‌هایی مانند نقش‌های این تکه فرش را بدون در دست داشتن نقشه و به صورت ذهنی می‌بافند. عشایر لر نقش‌های هندسی و حیوانی را بر قالی‌هایشان، خورجین اسب‌ها، بقچه و حتی ریسمن‌هایی که برای بر پا کردن و بستن سیاه‌چادرهایشان به کار می‌برند، نقش می‌کنند. گلیم، جاجیم و قالی‌های مردم لرستان سهم قابل توجهی از ویرینه‌های موزه مردم‌شناسی را به خود اختصاص داده‌اند.



برنزهای لرستان

این‌ها لگام اسب‌های مردمانی دلیر و جنگجوست که زمانی در لرستان می‌زیستند و از مرزهای کشور دفاع می‌کردند. میله میانی در دهان اسب قرار می‌گرفت و افسار به دو طرف آن بسته می‌شد. این لگام از جمله اشیای مفرغی موزه باستان‌شناسی است که قدمتی بیش از سه هزار سال دارند. اشیای ظریف مفرغی شامل سوزن سر، تیغه تیر، سر گرز و مجسمه حیوانات عجیب و غریب می‌شود. سازندگان این اشیاء آن‌ها را برای استفاده در مراسم آئینی و تشریفاتی ساخته‌اند.



رفیق مصنوعی

9 کاربردهای آن برای نوجوانان

سعید چگینی

صفرویک

در دنیای پیشرفته امروز، «هوش مصنوعی» به عنوان یکی از فناوری‌های نوین و مبتنی بر علوم رایانه، بسیار مهم و تأثیرگذار است. هوش مصنوعی به توانایی سامانه‌ها (سیستم‌ها) و رایانه‌ها در انجام کارهایی که نیازمند هوش و استنتاج انسانی هستند، اطلاق می‌شود. در این مطلب قصد داریم به بررسی هوش مصنوعی و کاربردهای آن برای نوجوانان بپردازیم.

تعریف هوش مصنوعی

هوش مصنوعی به توانایی رایانه‌ها در انجام کارهایی مانند تشخیص الگوها، استنتاج، تصمیم‌گیری و حل مسئله‌های پیچیده اطلاق می‌شود. این فناوری به طور پیوسته در حال پیشرفت است و می‌تواند بهبود قابل توجهی در زندگی ما ایجاد کند.

کاربردهای هوش مصنوعی برای نوجوانان

❖ **روباتیک:** روباتیک با استفاده از هوش مصنوعی، قابلیت انجام وظیفه‌های متفاوتی را دارد. نوجوانان می‌توانند در زمینه روباتیک فعالیت کنند و با برنامه‌نویسی برای روبات‌ها آن‌ها را کنترل کنند. این فرصت به آن‌ها کمک می‌کند مهارت‌های برنامه‌نویسی و تفکر محاسباتی را در خود تقویت کنند.

❖ **بازی‌های ویدئویی:** هوش مصنوعی در بازی‌های ویدئویی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بازی‌هایی که هوش مصنوعی در آن‌ها حضور دارد، تفکر راهبردی و مهارت‌های حل مسئله را به نوجوانان آموزش می‌دهند. این بازی‌ها به آن‌ها امکان می‌دهند مهارت‌های همکاری، مدیریت منابع و تصمیم‌گیری را تجربه کنند.

❖ **برنامه‌های کاربردی هوشمند:** برنامه‌های کاربردی (اپلیکیشن‌ها)، با استفاده از هوش مصنوعی، می‌توانند به نوجوانان در زمینه‌هایی مانند یادگیری زبان، ریاضیات، علوم و حتی مهارت‌های زندگی کمک کنند. این برنامه‌ها با استفاده از الگوریتم‌های هوشمند، محتواهای آموزشی را به شکلی شخصی‌سازی شده ارائه می‌دهند و توانایی تطبیق با سطح دانش و توانایی‌های هر فرد را دارند.

❖ **سامانه‌های توصیه گر:** این سامانه‌ها (سیستم‌ها) با استفاده از هوش مصنوعی، به نوجوانان در انتخاب کتاب، فیلم و محتواهای آموزشی مناسب برای سلیقه‌ها و علاقه‌مندی‌هایشان کمک می‌کنند.



مزیت‌های هوش مصنوعی برای نوجوانان

◆ **تقویت مهارت‌های تحلیلی و استدلالی:** استفاده از هوش مصنوعی می‌تواند به نوجوانان در توسعه تفکر منطقی، تحلیلی و استدلالی خود کمک کند.

◆ **افزایش خلاقیت و نوآوری:** هوش مصنوعی محیطی را برای نوجوانان فراهم می‌کند که می‌توانند در آن خلاقیت خود را به کار گیرند و نوآوری به ارمغان آورند.

◆ **فرصت‌های متنوع یادگیری و شخصی‌سازی آموزش:** استفاده از برنامه‌های کاربردی و سامانه‌های توصیه‌گر با هوش مصنوعی، به نوجوانان فرصت‌های متنوع یادگیری و شخصی‌سازی آن را می‌دهد.

◆ **ارتباط با فناوری و دنیای دیجیتال:** هوش مصنوعی به نوجوانان کمک می‌کند با فناوری و دنیای دیجیتال بهتر آشنا شوند و برای استفاده از آن آمادگی پیدا کنند.

هوش مصنوعی مانند هر فناوری دیگری، هم می‌تواند مفید باشد و هم ممکن است خطراتی در پی داشته باشد. در مورد هوش مصنوعی، می‌توان گفت که با استفاده مناسب و مسئولانه، می‌تواند بسیار مفید و مؤثر باشد. در کنار فایده‌های هوش مصنوعی باید از خطرهای آن نیز آگاه باشیم. در ادامه به برخی از عیب‌های هوش مصنوعی اشاره می‌کنیم:

■ **تهدید حریم خصوصی و امنیت:** استفاده از هوش مصنوعی ممکن است حریم خصوصی و امنیت شخصی نوجوانان را تهدید کند. نوجوانان باید آگاه باشند که اطلاعات شخصی‌شان به چه صورتی جمع‌آوری و استفاده می‌شود.

■ **اعتماد کورکورانه به هوش مصنوعی:** برخی نوجوانان ممکن است به طور کورکورانه به نتایج یا توصیه‌هایی که از طریق هوش مصنوعی به آن‌ها ارائه می‌شود، اعتماد کنند. این موضوع می‌تواند اطلاعات نادرست یا ناپایدار بینجامد.

■ **تأثیر منفی روانی:** استفاده بیش از حد از فناوری‌های هوش مصنوعی ممکن است تأثیری منفی بر روان و روابط نوجوانان داشته باشد. نوجوانان باید توانایی تعامل اجتماعی و ارتباطات واقعی را نیز در خود توسعه دهند.

بنابراین، هوش مصنوعی می‌تواند در بسیاری از جنبه‌های زندگی به نوجوانان کمک کند، اما نیاز است که هوشمندانه و با آگاهی از مخاطرات آن استفاده شود. نوجوانان باید مهارت‌های لازم را در استفاده از فناوری‌های هوش مصنوعی به دست آورند و همچنین به نکات امنیتی و حریم خصوصی توجه کنند. هوش مصنوعی با کاربردهای متنوع خود، فرصت‌های جدیدی را برای یادگیری و توسعه مهارت‌ها در اختیار نوجوانان قرار می‌دهد. از رباتیک تا بازی‌های ویدیویی و برنامه‌های کاربردی هوشمند. هوش مصنوعی می‌تواند به تقویت مهارت‌های تحلیلی، استدلالی و خلاقیت نوجوانان کمک کند. این فناوری همچنین به آن‌ها امکان می‌دهد، با دنیای دیجیتال و فناوری بهتر آشنا شوند. با استفاده از هوش مصنوعی، نوجوانان می‌توانند در جهانی پر از فناوری و امکانات، شهروندان پیشروی دیجیتال باشند.

در نظر داشته باشید که این مطلب توسط هوش مصنوعی نوشته شده است.



پخت این غذا را ببینیم

دست پخت

آبگوشت مرغ و لپه

معصومه شیخان

مواد لازم:

- مرغ: سه تکه • لپه خیس خورده:
- یک پیمانه • سیب زمینی: یک عدد بزرگ
- پیاز: یک عدد متوسط • فلفل دلمه‌ای: یک
- نصفه • سیر: دو حبه • گوجه فرنگی: دو عدد
- متوسط • لیموآمانی: دو عدد • مرزه خشک:
- یک قاشق چای خوری • رب گوجه فرنگی:
- یک قاشق غذاخوری • چوب دارچین،
- نمک، فلفل سیاه و زردچوبه به
- میزان لازم.

طرز تهیه:

- پیاز خرد شده و چوب
- دارچین را در روغن و روی
- شعله مستقیم گاز کمی تفت می‌دهیم.
- فلفل دلمه‌ای و سیر خرد شده را به آن
- اضافه می‌کنیم و کمی تفت می‌دهیم. • مرزه، نمک، فلفل
- سیاه، زردچوبه و رب گوجه فرنگی را به آن اضافه می‌کنیم. • بعد از کمی تفت دادن، مرغ را اضافه می‌کنیم.
- لپه خیس خورده را در ظرف می‌ریزیم. • به مواد تفت داده شده آب اضافه می‌کنیم (میزان آب
- دلخواه است). • بعد از جوش آمدن مواد، شعله گاز را کم می‌کنیم. • سیب زمینی چند تکه شده،
- گوجه فرنگی و لیموآمانی خیس خورده را اضافه می‌کنیم. • در ظرف را می‌گذاریم و به مدت
- حداقل دو ساعت صبر می‌کنیم تا جا بیفتد. • آبگوشت مرغ و لپه آماده است.

فوت آشپزی: لیموآمانی قبل از استفاده (در تمامی غذاها) بهتر است در آب جوش خیس بخورد تا تلخی آن گرفته شود. بعد از بیرون آوردن از آب جوش، با چنگال روی آن چند سوراخ ایجاد می‌کنیم.

کیک موزی



مواد لازم:

- موز: دو عدد ● تخم مرغ: یک عدد ● شکر: یک پیمانه ● آرد: یک و نیم پیمانه ● روغن مایع: دو سوم پیمانه ● شیر: دو سوم پیمانه ● کره: چهار قاشق غذاخوری ● وانیل: یک سوم قاشق چای خوری ● بیکینگ پودر: یک قاشق چای خوری ● گلاب: یک قاشق غذاخوری، نمک و گردوی خرد شده به میزان لازم

طرز تهیه:

● تخم مرغ، شکر، وانیل و کمی نمک در ظرفی می ریزیم. ● آن قدر با هم زن دستی مخلوط می کنیم تا یکدست شود. ● شیر، روغن مایع و گلاب را اضافه می کنیم و هم می زنیم. ● آرد و بیکینگ پودر الک شده را به مخلوط آماده شده اضافه می کنیم و به آرامی هم می زنیم. ● گردوهای خرد شده را به آن اضافه می کنیم و هم می زنیم و ظرف مایه کیک را کنار می گذاریم. ● کره را در تابه می ریزیم و روی شعله کم گاز قرار می دهیم. ● چهار قاشق شکر به کره اضافه می کنیم و کمی تفت می دهیم تا شکر ذوب شود. ● موزهای از وسط چاک شده را ته تابه می چینیم و مایه خمیر آماده شده را روی موزها می ریزیم. ● تابه را روی شعله پخش کن اجاق گاز با حرارت کم قرار می دهیم و بعد از نیم ساعت اگر کیک پخته بود، اجاق گاز را خاموش می کنیم و یک ربع فرصت می دهیم تا سرد شود. ● کیک آماده شده را در ظرف پذیرایی (سرو) بر می گردانیم.



کیک موزی را ببینیم

نوش جان

فوت آشپزی: برای آزمایش پخت کیک های اسفنجی یک خلال دندان در کیک فرو می کنیم. اگر مواد به خلال دندان نچسبید، کیک آماده است.



عآ آبان

وفات حضرت معصومه (س)

حضرت فاطمه معصومه (س) در میان خانواده‌ای عالم، تحت آموزش پدر و مادر و برادر بزرگوارش، با معارف اسلامی آشنا شد و به سرعت مسیر رشد علمی را طی کرد و به مرحله‌های بالای علوم دینی رسید؛ به طوری که ایشان به عنوان یکی از «بانوان عالم شیعه» یاد می‌شود. روزی جمعی از شیعیان به قصد دیدار امام موسی بن جعفر (ع) راهی مدینه شدند. اما امام (ع) در سفر بود. پس پرسش‌های خود را نوشتند و به حضرت معصومه (س) تحویل دادند. روز بعد که می‌خواستند برگردند، برای دریافت پاسخ به منزل امام (ع) رفتند. امام کاظم (ع) هنوز نیامده بودند و آن‌ها عجله داشتند. از این رو حضرت معصومه (س) پاسخ آن پرسش‌ها را نوشت و به آن‌ها داد.

آن‌ها با خوشحالی فراوان رفتند. در مسیر با امام کاظم (ع) رو به رو شدند و داستان را برای آن حضرت شرح دادند. هنگامی که امام (ع) پرسش‌های آنان و پاسخ‌های دخترش (حضرت معصومه (س)) را دیدند، سه بار فرمودند: «فداها ابوها»: پدرش فدایش باد! (نقل از: عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، ص ۲۱۹).

روزهای ما

نوجوان ماه

زهره کریمی

آبان

ولادت حضرت امام حسن عسکری (ع)

ای آفتاب مهر تو روشنگر وجود
در پیشگاه حکم تو ذرات در سجود

ای میر عسکری لقب ای فاطمی نسب
آن را که نیست مهر تو از زندگی چه سود

قرآن ناطقی تو و قرآن پاک را
الحق مفسری، ز تو شایسته تر نبود

مدح شما ز عهده مردم برون بود
ای خاندان پاک که یزدانتان ستود

از نعمت ولای شما خاندان وحی
منت نهاد بر همگان، خالق و دود

ای پور هادی، ای حسن العسکری ز لطف
بپذیر، از «مؤید» دلخسته این درود

سید رضا مؤید



عآ آبان

اعتراض و افشاگری حضرت امام خمینی (ره) علیه پذیرش کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون (قضاوت سپاری) به قراردادهایی گفته می‌شود که به موجب آن، اتباع یک کشور در قلمرو دولتی دیگر مشمول قوانین قضایی کشور خود باشند. هدف از تصویب کاپیتولاسیون تأمین آرامش حدود ۸۰ هزار نفر مستشاران آمریکایی در ایران بود تا اعتراض‌ها و مخالفت‌های مردم مانع فعالیت‌های آن‌ها نشود.

چهارم آبان ۱۳۴۳، حضرت امام خمینی (ره) در واکنش به تصویب لایحه کاپیتولاسیون از سوی دولت و مجلس رژیم شاه، در مدرسه فیضیه قم سخنانی را خطاب به روحانیون و ملت ایران درباره لغد مال شدن عزت و عظمت ایران به واسطه تصویب این لایحه به زبان آورد و از آن به عنوان سند بردگی ملت ایران یاد کرد. سخنان امام خمینی (ره) علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون به دستگیری و تبعید ایشان به ترکیه منجر شد.

۸ آبان

شهادت حسین فهمیده؛ روز نوجوان و بسیج دانش آموزی

این روز به یاد نوجوان بسیجی، شهید محمدحسین فهمیده، «روز نوجوان» نام گذاری شده است. شهید فهمیده نه تنها الگوی رشادت و مقاومت ملی است، بلکه الگوی همه نوجوانان برای یک زندگی آگاهانه و اقدام شجاعانه در دفاع از اسلام و میهن اسلامی است. شهید فهمیده‌ها و تمامی نوجوانان شهید که یاد حضرت قاسم (علیه السلام) و دیگر جوانان بنی هاشم را تداعی می کنند، بهترین الگو برای نوجوانان مهین عزیزمان هستند.



۱۳ آبان

تسخیر لانه جاسوسی؛ روز ملی مبارزه با استکبار جهانی؛ روز دانش آموز

صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دانش آموزان مدرسه‌ها را تعطیل کردند و به سمت دانشگاه تهران به راه افتادند تا بار دیگر اعتراض خود را به حکومت استبدادی (دیکتاتوری) شاه و اربابش، آمریکا، به گوش جهانیان برسانند.

مأموران شاه دانشگاه را در محاصره خود در آورده بودند تا هر گونه فریاد به حق و حرکتی را سرکوب کنند. فریاد «الله اکبر» دانش آموزان فضا را پر کرده بود و در پاسخ به این فریادها، گلوله‌های گاز اشک آور مأموران شاه بین جمعیت پرتاب می شد.

بالاخره تیراندازی آغاز شد. جمعیت سراسیمه به سوی در ورودی دانشگاه دویدند، ولی به هر سومی رفتند، با تیراندازی سربازان مواجه می شدند. در این روز بیش از ۶۰ دانش آموز را به شهادت رساندند. قیام سیزده آبان، هرچند با شهادت عده زیادی از دانش آموزان تمام شد، ولی آغازی برای قیام گسترده تر بود.



۲۴ آبان

روز کتاب و کتابخوانی

۲۴ آبان، سالروز وفات علامه طباطبایی که یکی از کتابخوان ترین و عالم ترین انسان های عصر خودش بود، روز «کتاب و کتابخوانی» نام دارد که در واقع با شروع این روز، تا یک هفته به نام «هفته کتاب» نام گذاری شده است. این هفته برای تمامی علاقه مندان به کتاب هفته بسیار خوبی خواهد بود تا فرصت آشنایی بیشتری با تازه های نشر در تمامی علوم و حوزه ها داشته باشند.



۲۵ آبان

ولادت حضرت زینب (س) و روز پرستار

۵ جمادی الاول ستاره مدینه در خانه حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) چشم به جهان گشود. بانوی قهرمانی که بعد از شهادت برادر بزرگوارش پرچم دار نهضت عاشورا بود. بزرگ بانویی که پرستاری از امام زمانش، حضرت زین العابدین (ع) و دیگر بیماران و مصیب زدگان اهل بیت را به عهده داشت. ایشان همان طور که رسالت مهم خود را که حفظ و تبلیغ نهضت حسینی بود، به خوبی انجام داد، از پرستاری بیماران کربلا، با تحمل آن همه سختی ها و مصیب ها، لحظه ای غافل نشد و تا آخرین توان دین را به مکتب و رهبرش ادا کرد.

این روز در تقویم ما «روز پرستار» هم نام گذاری شده است تا فرصتی باشد برای قدردانی از پرستارانی که لحظه های زندگی خودشان را با صبر، حوصله و تحمل سختی های زیاد برای خدمت به انسان های نیازمند سپری می کنند.

دو پا می‌دود و تعقیب می‌کند و دو پای دیگر، جا خالی می‌دهد و می‌گریزد. این‌ها به علاوه مقداری خلاقیت و نوآوری، تنها چیزهایی هستند که برای انجام بازی‌های ورزشی این شماره نیاز دارید. مثل همه بازی‌های دیگر، هر قدر تعدادتان زیاده باشد، هیجان این بازی‌ها هم بیشتر است. اما حتی دو نفره هم می‌توانید بازی کنید. مثل تمام بازی‌های دودنی دیگر، بزرگ‌بودن محل بازی می‌تواند تنوع بیشتری در مسیر دودیدن شما به وجود آورد. مثلاً می‌توانید در حیاط مدرسه این بازی‌ها را انجام دهید یا در پارک محله یا هر جایی که خطر برخورد با اشیای تیز و بُرنده و برخورد به دیگران در برابرتان نباشد.



جهان ورزش

بازی مار دارد!

مهدی زارعی

بازی‌های پرورشی قابل اجرا در مدرسه

مار زخمی

در این بازی ابتدا یک نفر به عنوان مار انتخاب می‌شود و دیگران را تعقیب می‌کند. بقیه باید با تمام سرعت از برابر مار فرار کنند و اجازه ندهند که مار آن‌ها را لمس کند. مثل سایر بازی‌های دیگر، وقتی مار کسی را لمس کند، جایش با او عوض می‌شود و حالا مار جدید باید دیگران را تعقیب کند. اما کمی خلاقیت می‌تواند این بازی را جذاب‌تر از بازی‌های مشابه کند.

وقتی مار قسمتی از بدن کسی را در حال تعقیب لمس کرد، آن قسمت بدن آن بازیکن به اصطلاح «گزیده می‌شود». حالا کسی که گزیده شده باید یک دستش را روی قسمت گزیده شده بگذارد و با این شرایط به دنبال دیگران کند. مثلاً فرض کنید مار هنگام تعقیب شانه شما را لمس کرد. حالا شما مار می‌شوید و باید در حالی دنبال دیگران کنید که یک دستتان را روی شانه گزیده شده‌تان قرار دهید. حالا فرض کنید شما هنگام تعقیب، پای یک نفر را لمس کنید. حالا او مار می‌شود و باید در حالی دیگران را تعقیب کند که یک دستش روی پایش قرار گرفته باشد! تا حالا دقت کرده‌اید که در این حالت چقدر دودیدن و تعقیب دیگران دشوار می‌شود؟

کسی که دستش روی محل گزش قرار گرفته، هنگام تعقیب حق ندارد دستش را از آن بخش بدنش جدا کند.

انجام این بازی می‌تواند علاوه بر بهتر شدن سرعت و

استقامت شما در دودیدن، سرعت عکس‌العمل شما را بالا ببرد (چه هنگام تعقیب دیگران و چه هنگام تعقیب شدن). همچنین دقت و هوشیاری شما هم با این نوع بازی‌ها بهتر می‌شود.

● انسان در هر ورزشی نیاز دارد که از تمام اندام‌های خود به بهترین شکل ممکن استفاده کند. مثلاً شما چه دهنده باشید و چه فوتبالیست یا ورزشکار رشته‌های دیگر، هنگام دودیدن تنها از پاهای خود استفاده نمی‌کنید، بلکه لازم است که به بهترین شکل ممکن دست‌های خود را نیز تکان بدهید. گزیده شدن توسط مار و قراردادن دست روی بخش گزیده شده باعث می‌شود که از آن قسمت بدن خود استفاده نکنید و بهتر متوجه نقش اندام‌های خود هنگام دودیدن شوید؛ حتی اگر آن اندام در ظاهر ارتباطی به آن ورزش نداشته باشد.

پاسخ سرگرمی

۱ گزینه الف

توضیح: از سمت پایین وچپ به ترتیب عدد به توان دو رسیده اند.

۲ عدد ۸. اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که حاصل جمع دو عدد در هر ربع (یک چهارم) دایره برابر ۱۱ است.

$$7 + 4 = 11$$

$$10 + 1 = 11$$

$$5 + 6 = 11$$

$$?? + 3 = 11$$

۳ عدد شش (گزینه د)

توضیح: اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که عدد دایره وسطی درست معادل نصف حاصل جمع عددهای طرفین است.

۴ گزینه ج

توضیح: در این دیاگرام حاصل جمع دو عدد راست و چپ، منهای عدد وسطی، هشت است.

۵ عدد ۴

عدد ها با توجه به تعداد محل‌های تقاطع خط‌ها با یکدیگر، شمارش و نوشته شده‌اند.

$$\begin{array}{c} \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \end{array} = 9$$

$$\begin{array}{c} \text{---} \\ | \\ \text{---} \end{array} = 1$$

$$\begin{array}{c} \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \end{array} = 10$$

۶ عدد ۹

$$4X + 21 = 57$$

$$4X = 36$$

$$X = 9$$

۷

۳	۲	۵	۴	۷	۸	۶	۱	۹
۴	۷	۹	۵	۱	۶	۲	۳	۸
۱	۸	۶	۲	۳	۷	۴	۹	۵
۸	۴	۲	۶	۹	۵	۱	۷	۳
۹	۳	۱	۸	۲	۴	۷	۵	۶
۵	۱	۷	۳	۶	۹	۸	۴	۲
۷	۶	۳	۱	۵	۲	۹	۸	۴
۲	۹	۸	۷	۴	۳	۵	۶	۱
۶	۵	۴	۹	۸	۱	۳	۲	۷

سایه‌لگن

گفتیم با کمی خلاقیت می‌توانید بازی‌های متفاوتی اختراع کنید که شما را برای ورزش‌های گوناگون آماده کنند. بیایید یک بار دیگر از تعقیب و گریز استفاده کنیم. در بازی دوم، شما علاوه بر یک محل مناسب برای دویدن (مثل حیاط مدرسه) و چند دانش‌آموز علاقه‌مند به دویدن، به آفتاب هم نیاز دارید! بله، خورشید!

حتماً بارها و بارها به سایه خود هنگام راه رفتن دقت کرده‌اید و قطعاً هم بارها به این نکته توجه داشته‌اید که در یک روز آفتابی یا در شب و زیر نور چراغ، به هیچ عنوان نمی‌توانید از دست سایه خودتان فرار کنید و سایه همیشه دنبال شما می‌آید. البته بسته به زمان روز، ممکن است در بعضی ساعت‌ها سایه به دنبال شما بیاید و در بعضی ساعت‌ها شما به دنبال سایه خودتان حرکت کنید. در بازی «سایه له‌کن» کسی که انتخاب می‌شود تا به دنبال دیگران بدود و آن‌ها را تعقیب کند، باید طوری به دنبال آن‌ها بدود که بتواند پایش را روی سایه دوستانش بکوبد. اگر موفق به انجام این کار شود، باید جایش را با دوستش عوض کند.

اگر این بازی را انجام بدهید متوجه خواهید شد که در حال فرار از دست دوستتان، حتماً باید به محل قرار گرفتن خورشید در آسمان و جهت تابش آن به خودتان نیز توجه داشته باشید. بهترین روش ممکن برای فرار از دست دوستتان این است: «طوری بدوید که همیشه خودتان بین سایه‌تان و دوستتان باشید.» در این صورت او مجبور می‌شود برای رسیدن به سایه شما را دور بزند. با همین بازی به‌ظاهر ساده، شما می‌توانید چابکی خود را بسیار بالا ببرید و هنگام فرار، عکس‌العمل مناسب نشان بدهید. بعد از مدتی هم می‌بینید که هنگام دویدن در مسافت‌های طولانی‌تر، دیگر نفس‌تان نمی‌گیرد. پس حتماً این بازی‌ها را انجام دهید. حالا از خلاقیتتان استفاده کنید. چه بازی‌های دیگری می‌توانید اختراع کنید؟



ما در سیاره‌ای زندگی می‌کنیم که روزبه‌روز در حال گرم‌تر شدن است. فقط کافی است در اینترنت جست‌وجو کنیم و تصویرهایی از سردترین نقاط کره زمین ببینیم. حتی در منطقه‌های بسیار سرد دنیا مثل قطب‌های شمال و جنوب، تصویرهای قدیمی نشان می‌دهند که برف‌های این منطقه‌ها بسیار بیشتر از امروز بوده‌اند. اما با گذشت زمان و استفاده انسان از سوخت‌های فسیلی (مثل نفت و بنزین) و انرژی الکتریسیته (برق) دمای کره زمین روزبه‌روز بالاتر رفته است. به همین خاطر همه ما باید دست‌به‌دست هم بدهیم و کارهایی انجام دهیم که انرژی کمتری مصرف بشود. به این ترتیب با صرفه‌جویی در مصرف انرژی می‌توانیم زمین شادتری داشته باشیم و سیاره خود را نجات بدهیم؛ اما چگونه؟

تا به حال چندبار شده که از اتاق خارج شده‌اید، اما چراغ را خاموش نکرده‌اید؟ یا از دست‌شویی بیرون آمده‌اید، اما یادتان رفته هواکش را خاموش کنید؟ شاید حتی از آن کسانی باشید که وقتی در فصل‌های گرم از خانه بیرون می‌روید، یادتان می‌رود کولر را خاموش کنید. یا در زمستان ترجیح می‌دهید موقع بیرون رفتن از خانه دست به بخاری نزدیک تا مبدا در برگشت به خانه سردتان شود!

همه این کارها می‌تواند انرژی زیادی را به هدر بدهد. شاید فکر کنید که یک لامپ چه تأثیری در مصرف انرژی دارد؟ اما کافی است تصور کنید شما، دوستان و هم‌کلاسی‌هایتان و تمام هم‌سن و سالان شما در ایران - و حتی در تمام دنیا - هر کدام با بی‌توجهی فقط یک لامپ خانه‌شان را روشن نگه دارند و آن را خاموش نکنند. فکر می‌کنید چند میلیون لامپ به این ترتیب در سراسر دنیا روشن می‌مانند؟ در مورد سایر وسایل هم همین‌طور است. کولرها مقدار زیادی برق



نجات زمین از توی خانه!

● حسن ستوده نیاکرانی

و آب مصرف می‌کنند و بخاری‌ها مقدار زیادی گاز. حالا فرض کنید اگر میلیون‌ها هم‌سن و سال شما در سراسر دنیا فقط یک درجه دمای بخاری خانه‌شان را کم کنند، چند میلیون درجه از دمای سراسر دنیا کم خواهد شد؟

شاید شما هم از کسانی باشید که فقط به اشیای بزرگ توجه دارند و به چیزهای جزئی نگاه نمی‌کنند. اما خیلی وقت‌ها وسایلی کوچک می‌توانند انرژی تولید کنند؛ مثل باتری‌ها. بیایید دو تلویزیون را در دو خانه متفاوت در نظر بگیریم. یکی از این تلویزیون‌ها با «دورفرمان» (ریموت کنترل) از راه دور شبکه‌هایش عوض و روشن و خاموش می‌شود. اما دیگری دورفرمان ندارد و عوض کردن شبکه‌ها و خاموش و روشن کردن آن با دکمه‌های خود تلویزیون انجام می‌شود. شما کدام تلویزیون را ترجیح می‌دهید؟ امیدواریم تنبلی نکنید و تلویزیون دورفرمانی را انتخاب نکنید! زیرا به همان اندازه باتری‌های درون دورفرمان، انرژی بیشتری در این تلویزیون مصرف می‌شود.



تا به حال به شستن لباس‌هایتان دقت کرده‌اید؟ لباس‌های شما چگونه شسته می‌شوند؟ با دست یا توسط ماشین لباس‌شویی؟ اگر ماشین لباس‌شویی را می‌شوید، پس حتماً دقت داشته باشید که ماشین لباس‌شویی را قبل از روشن کردن کاملاً پر از لباس کنید تا انرژی کمتری مصرف شود. اگر هم چیزی را با دست می‌شوید، فراموش نکنید که گرم شدن آب انرژی زیادی لازم دارد. پس بهتر است به جای آب داغ، لباس‌ها را با آب ولرم بشوید تا آب داغ کمتری مصرف شود؛ ضمن اینکه آب ولرم هم به اندازه آب داغ می‌تواند لباس‌ها را پاک کند.



همه شما در خانه‌هایتان یخچال و یخزن (فریزر) دارید و حتماً بارها و بارها در طول روز از آن‌ها استفاده می‌کنید. ساده‌ترین نوع صرفه‌جویی در مصرف انرژی الکتریکی این است که تا جای ممکن در یخچال را کمتر باز کنید. مثلاً اگر به دنبال میوه‌ای هستید، ابتدا تصمیم بگیرید چه میوه‌ای را می‌خواهید از یخچال بردارید و بعد در یخچال را باز کنید؛ تا در یخچال مدت زمان کمتری باز بماند و گرمای بیرون از یخچال، باعث گرم شدن داخل یخچال نشود.



- بازماندن در یخچال باعث گرم شدن داخل یخچال می‌شود و بعد از آنکه در را بستید، موتور یخچال باید با شدت بیشتری کار کند تا دمای داخل آن را دوباره پایین بیاورد.
- هرچند شما کمتر از یخزن استفاده می‌کنید و استفاده از مواد غذایی یخ‌زده درون یخزن‌ها معمولاً کار بزرگ‌تره‌است، اما احتمالاً هیچ کدام از اعضای خانواده‌تان نمی‌دانند که وقتی یخزن کاملاً پر باشد، انرژی کمتری برای سرد نگه داشتن آن لازم است. پس ترجیح دارد به پدر و مادرتان بگویید که حتی وقتی یخزن خانه کاملاً پر نیست، آن را پر نگه دارند. چگونه؟ با یک راه ساده: جاهای خالی یخزن را با کاغذ مجاله‌شده پر کنند تا در مصرف انرژی صرفه‌جویی شود.

منبع: باران‌های کی (۱۳۹۴). انرژی را هدر ندهیم ترجمه نگار عجایی. شرکت انتشارات فنی ایران - کتاب‌های نردبان تهران.

بیشتر بخوانیم

منظره‌های زمین

این کتاب، دومین جلد از مجموعه کتاب‌های مصور «خودم علوم می‌خوانم» است. نویسنده در ابتدای اطلاعاتی درباره پوسته‌های زمین، اقیانوس‌ها، ساحل‌ها و زلزله‌ها ارائه می‌دهد. سپس پرسش‌هایی را در بخش «درک مطلب» مطرح می‌کند تا مخاطب بتواند اطلاعاتی را که به دست آورده است محک بزند. این کتاب برای دانش آموزان و علاقه‌مندان به زمین‌شناسی مناسب است.



نام مجموعه: خودم علوم می‌خوانم

مؤلف: بومون، امیلی

مترجم: مهدی ضریغامیان

ناشر: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان

سال چاپ: ۱۴۰۰

در هر گوشه‌ای از استان یزد، کویر چیزی از خود به‌جا گذاشته است و تقریباً به هر جا که بنگرید، ردپایی از کویر خواهید یافت؛ چه در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهرها و آبادی‌ها، چه در چشم‌انداز جاده‌ها، چه در زندگی روزمره و فرهنگ مردمان و چه در هنر و صنعت دیرینه‌سال این دیار. در این سرزمین همه‌چیز خود را با کویر هماهنگ کرده است؛ محیط زیست، معماری، کشاورزی، حیاط وحش، فرهنگ و حتی موسیقی. یزد نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین کویرها را دارد و شهر یزد در قلب دشت‌ها و تپه‌های بیابانی، نمونه‌ی تمام عیار یک شهر و تمدن کویری را به نمایش می‌گذارد. بنابراین برای دوست‌داران کویر و عاشقان منظره‌های کویری، راحت‌ترین گزینه استان یزد است.

ایران من

در قلب کویر

● نویسنده و عکاس: محمد مهدی بهمنی

▼ پابرهنه در کویر

یکی از لذت‌های کویرنوردی این است که وقتی به تپه‌های شنی رسیدید، کفش از پا بیرون بیاورید و با پای برهنه به دل رمل‌ها بزنید. حس خوشایند قدم‌زدن روی شن‌های نرم کویری را فقط با پای برهنه می‌توانید درک کنید. تپه‌های شنی شبانگاه و سحرگاه سرد و خنک هستند و سر و کله‌ی خورشید که در افق پیدا شود، کم‌کم گرم و گرم‌تر خواهند شد؛ تا آنجا که کف پا را بسوزانند. نمونه‌ی این رمل‌های بلند شنی را می‌توان در اطراف روستای «ساغند» نزدیک شهر «اردکان» دید.

▼ تجربه خوشایند زندگی در کویر

خانه‌ها و بناهای بومی و تاریخی ساخته‌شده در منطقه‌های کویری، محصول تلاش و دانش هزاران ساله‌ی معماران کاربلد این سرزمین هستند. آن‌ها در ساخت‌وسازهایشان، راه‌هایی به کار می‌بندند که زندگی در خانه‌های شهرهای داغ و تب‌آلود کویری را به یک تجربه‌ی دلپذیر تبدیل کرده‌است. برای مثال، بادگیرها در شهرهای کویری، پشت به کویر و رو به باد خوشایند دارند. بادگیرها، مانند بادگیر دو طبقه‌ی خانه‌ی آقازاده در «ابرقو» در پیش‌زمینه‌ی آسمان پرستاره، نمادی هستند از شهرهای کویری.



▼ یار دیرین

شتر نه تنها خودش با کویر کنار آمده و در میان بیابان‌های سختگیر دوام آورده که به انسان هم کمک کرده است در این بیابان‌های خشک، بتواند گلیمش را از آب بیرون بکشد. زمانی گذشتن از کویر بی‌همراهی این حیوان غیرممکن بود. از طرف دیگر، گوشت و شیر آن هم به وقت گرسنگی به داد کویرنشینان می‌رسید. بنابراین زندگی و تمدن در استانی مانند یزد مدیون همراهی و رفاقت حیواناتی چون شتر است. به همین خاطر است که شترداری در میان روستاها و عشایر یزد شغل محبوبی است.

▼ راز آبادانی

یکی از جاذبه‌های پر رمز و راز یزد «قنات» است که آب را از منابع زیرزمینی تا شهرها و روستاهای استان می‌رساند و مردم را سیراب و زمینشان را آباد می‌کند. از جمله شگفتی‌های قنات این است که مقنی‌های کاربلد ده‌ها و بلکه صدها متر زیرزمین، بی‌آنکه راه را گم کنند، نهرهای آب را از مخزن‌های آب زیرزمینی تا مقصد می‌کشاند. هر آبادی که در میان کویر می‌بینید، احتمالاً مدیون یک یا چند رشته قنات است. یکی از طولانی‌ترین آن‌ها را می‌توان نزدیک یزد در روستای «سیرج» دید که آب را از ۸۰ کیلومتر آن طرف‌تر به مقصد می‌رساند.



▼ جاده‌های شنی

این منظره شهر «بافق» و جاده‌های اطرافش است. کویر خود را به شهر و جاده‌های ارتباطی رسانده و گاهی حتی بخشی از جاده زیر شن‌ها رفته است و مسافران باید ادامه جاده را حدس بزنند. در این جاده‌ها می‌توان خودرو را کنار جاده پارک کرد و به دل تپه‌های شنی زد. کافی است از خودرو پیاده شوید و دل به آن بسپارید. کویر «کاراکال» که نامش را از گربه‌ای وحشی گرفته است که در میان تپه‌های شنی این منطقه زندگی می‌کند، از جمله معروف‌ترین کویرهای شهرستان بافق است.



ولادت حضرت زینب (س) مبارک

ای دل دریا، دل دریای تو
عرش خدا منزل و ماوای تو
ای ز تبار شرف و راستی
ای که شرف را ز خود آراستی
خواست که غم دست تو بندد ولی
غم که بُود در بر دُختِ علی
قامت تو قامت غم را شکست
دختِ علی را نتوان دست بست
روشنی صبح بدون شبی
حیدر کراری اگر زینبی
علی موسوی گرمارودی

